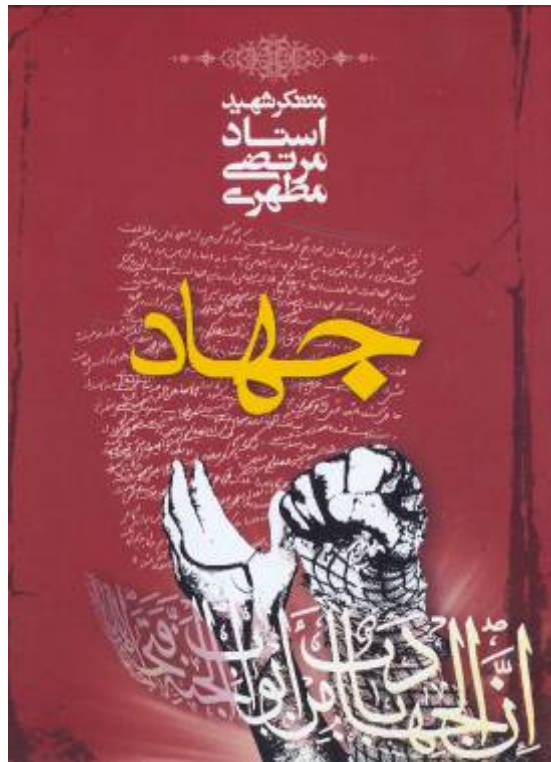


بسم الله الرحمن الرحيم



کتاب جهاد

- ۱۰ ۱- جنگ با اهل کتاب مطلق است یا مقید؟
- ۱۱ قاعده مطلق و مقید
- ۱۲ مطلق و مقید در آیات جهاد
- ۱۴ ۲- آیا با همه اهل کتاب می توان جنگید؟
- ۱۷ ۳- " جزیه " چیست؟
- ۱۹ ۴- معنی " صاغرون "
- ۲۰ فلسفه و هدف جهاد
- ۲۰ جهاد و آزادی عقیده
- ۲۱ تفاوت میان مشرک و غیر مشرک
- ۲۱ آیا میان جزیره العرب و غیر جزیره العرب فرق است؟
- ۲۲ پیمان با کفار
- ۲۲ چگونگی جنگ
- ۲۳ نخستین سؤال: مشروعیت جنگ
- ۲۴ جنگ یا تجاوز؟
- ۲۵ جنگ دفاعی
- ۲۵ صلح غیر از تسلیم است
- ۲۸ فرق اسلام و مسیحیت
- ۲۹ اسلام و صلح
- ۳۰ شرایط جنگ
- ۳۰ مسلمین در مکه
- ۳۷ ۲ دفاع یا تجاوز؟
- ۳۷ انتقاد مسیحیت بر اسلام
- ۳۹ تجاوز بد است نه جنگ، و هر جنگی تجاوز نیست
- ۳۹ صلح، نه تسلیم و تحمل ذلت
- ۴۲ آیات مطلق درباره جهاد
- ۴۳ قاعده حمل مطلق بر مقید
- ۴۴ آیات مقید
- ۴۶ به کمک مظلوم شتافتن
- ۴۸ مبارزه با اختناق
- ۴۹ آیا تقاضای کمک لازم است
- ۴۹ جنگهای صدر اسلام
- ۵۳ حمل مطلق بر مقید
- ۵۳ لا اکراه فی الدین
- ۵۸ صلح و سازش

۶۳ ماهیت جهاد دفاع است
۶۴ انواع دفاع
۶۶ حقوق انسانیت
۶۷ دفاع از حقوق انسانی از دفاع از حقوق فردی و قومی مقدستر است
۷۰ مقدسترین دفاعها
۷۰ نزاع صغروی است نه کبروی
۷۱ امر بمعروف مصداق دفاع از حقوق انسانی است
۷۲ دفاع از آزادی امروز هم مقدس است
۷۳ آیا توحید حق شخصی است یا حق عمومی
۷۵ اموری که طبعاً اجباربردار نیست
۷۵ تربیت اجبار بردار نیست
۷۷ ایمان زوربردار نیست
۷۸ آزادی را میشود بزور داد ولی ایمان و آزادگی و آزادیخواهی را، نه
۸۰ جنگ برای رفع مانع از ایمان و توحید
۸۲ جنگ برای آزادی دعوت و رفع مانع از تبلیغ
۸۳ مقیاس حقوق شخصی و حقوق عمومی
۸۷ آزادی فکر یا آزادی عقیده
۸۹ نتیجه
۹۰ آیا آیات جهاد ناسخ و منسوخند
۹۴ اصل ما من عام الا و قد خص
۹۸ دفاع از ارزشهای انسانی
۱۰۲ آزادی "عقیده" یا "تفکر"؟
۱۰۳ جزیه
۱۰۵ آیا جزیه پاداش است یا کیفر؟

۱ جنگ با اهل کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

« قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الاخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يدهم صاغرون » (۱).

این آیه که تلاوت شد در مورد اهل کتاب است. اهل کتاب یعنی غیر مسلمانانیکه بیکی از کتب آسمانی انتساب دارند مانند یهودیها و نصاری (مسیحیها) و شاید مجوسیها.
پاورقی:

۱. سوره توبه آیه ۲۹

این آیه، آیه جنگ با اهل کتاب است و در عین حال نمیگویند که با اهل کتاب بجنگید، میگویند با آنانکه بخدا ایمان ندارند، باخرت هم ایمان ندارند، بحرام و حلال خدا وقعی نمیگذارند (یعنی حرام خدا را حلال میکنند) و به دین حق متدین نیستند، با آنانکه اینچنین و آنچنانند از اهل کتاب بجنگید، تا سر حد جزیه دادن، یعنی اگر حاضر شدند جزیه بدهند و خاضع شدند در مقابل شما، دیگر بعد از این نجنگید. راجع بمفاد این آیه سؤالاتی است که جوابش را باید با کمک آیات دیگرقرآن در مورد جهاد پیدا بکنیم و بگوئیم.

۱ - جنگ با اهل کتاب مطلق است یا مقید؟

نخستین سؤال مربوط باین آیه این مطلب است که اینجا که می گویند: « قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ». مقصود چیست؟ آیا مقصود این است که ابتداء با آنها بجنگید یا در وقتیکه از ناحیه آنها تجاوزی بروز کرد آنوقت بجنگید و باصطلاح اصولین این آیه مطلق است، آیا آیات دیگری داریم که آن آیات مقید باشند و لازم باشد که مطلق را بر مقید حمل بکنیم یا نه؟

قاعده مطلق و مقید

این اصطلاح را باید برای شما توضیح بدهم که اگر توضیح ندهیم به مفهوم آیات کاملاً آشنا نمی‌شویم. یک فرمان و یک قانون (و لو قوانین بشری از طرف یک آمر بشری) ممکن است در یکجا مطلق بیان شود ولی در جای دیگر همین فرمان و همین قانون مقید بیان بشود و ما میدانیم که صادر کننده این فرمان یا جاعل این قانون از هر دو تا یک مقصود دارد. حالا آیا باید آن مطلق را بگیریم و بعد بگوئیم این مقید که ذکر شده به یک علت خاصی بوده است یا اینکه آن مطلق را حمل بر این مقید بکنیم یعنی مقید را بگیریم؟

مثال خیلی ساده‌ای عرض میکنم، یک صاحب فرمانی که شما فرمان او را محترم می‌شمارید اگر یک فرمان را در دو وقت با دو تعبیر ذکر کرد، در یک تعبیر به شما گفت فلانی را احترام کن، این مطلق است یعنی هیچ قیدی ذکر نشده. گفته فلانی را احترام کن، بار دیگر همان صاحب فرمان همان فرمان را باین شکل بشما میگوید، اگر فلانی چنین کاری کرد مثلاً اگر در جلسه ما شرکت کرد احترامش کن این جا یک " اگر " ذکر می‌کند، بطور مطلق نمیگوید احترام کن، میگوید

اگر چنین کرد احترام کن. تعبیر اول مطلق است، بطور مطلق گفته احترام کن اگر ما باشیم معنایش این است که چه در این جلسه شرکت بکند و چه از شرکت در این جلسه امتناع ورزد من باید احترامش کنم اما اگر تعبیر دوم را بگیریم معنایش این است اگر باین جلسه آمد احترام کن و اگر نیامد نه. میگویند قاعده اقتضا میکند که مطلق را حمل بر مقید بکنیم یعنی بگوئیم آنجا هم که مطلق را ذکر کرده مقصود همین مقید بوده است.

مطلق و مقید در آیات جهاد

حالا از جمله مطلق و مقیدها این است که در قرآن یکجا داریم مثل اینجا: « قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر ». این مردمیکه بخدا و بقیامت و بهیچ دین حقی ایمان ندارند و هیچ حرام خدا را حرام نمی شمارند با اینها بجنگید ولی در آیه دیگر داریم که: « قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم » (۱) با آنان که با شما می جنگند بجنگید. آیا مقصود

پاورقی:

۱. بقره - آیه ۱۹۰

اینجا ممکن است دو نظر بدهیم، یک نظر این است که بگوئیم مقصود مطلق است چون اهل کتاب مسلمان نیستند ما مجازیم که با آنها بجنگیم، با هر کسی که مسلمان نیست ما مجازیم بجنگیم تا آنجا که آنها را خاضع کنیم اگر غیر مسلمان اهل کتاب نیست باید با او بجنگیم تا مسلمان شود یا کشته گردد و اگر اهل کتاب است باید بجنگیم تا مسلمان بشوند یا مسلمان نشوند و در برابر ما تسلیم بشوند و جزیه بپردازند. آنهایی که می گویند باید مطلق را بگیریم (یعنی اگر کسی بگوید مطلق را باید گرفت) اینجور می گوید. ولی اگر کسی بگوید مطلق را باید حمل بر مقید کرد، میگوید نه، با کمک آیات دیگری که در قرآن داریم که موارد مشروعیت جهاد را ذکر میکند می فهمیم که مقصود مطلق نیست موارد مشروعیت جهاد کجاست؟ مثلاً از جمله این است که آنطرف بخواهد با شما بجنگد و یا اینکه آنطرف مانعی ایجاد نکند برای نشر دعوت اسلامی، یعنی سلب آزادی دعوت

بکند و مانع نشردعوت بشود، و در واقع سدی و مانعی ایجاد کند. اسلام میگوید این سد را و مانع را بشکن. و یا اینکه آنها یک قومی را تحت ظلم و شکنجه خودشان قرار داده باشند شما با اینها بجنگید برای اینکه مظلومیتی را از چنگال آنها نجات بدهید که در آن آیه می فرماید: « و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان » (۱).

چرا در راه خدا و در راه آن مردم بیچاره از مردها و زنها و بچه‌هاییکه در تحت شکنجه قرار گرفته‌اند نمی‌جنگید؟
این یک سؤال را شما باید داشته باشید تا همه آیاتیکه مربوط بجهاد است را جمع کنیم و روی همدیگر بریزیم ببینیم از اینها چی درمی‌آید.

۲ - آیا با همه اهل کتاب می‌توان جنگید؟

مسئله دوم در این آیه این قسمت است که اساساً این آیه اینجور عنوان نکرده مطلب را که با اهل کتاب بجنگید، میگوید با اینها که نه بخدا معتقدند و نه به پیغمبر اعتقاد پاورقی:

۱. نساء - آیه ۷۵

مسیحی بود یا یکی از مذاهب را داشت او بخدا و پیغمبر و حرام و حلال و دین حق ایمان ندارد، یعنی اگر مدعی بشود بگوید بخدا ایمان دارم، دروغ می گوید ایمان ندارد؟ قرآن در واقع می خواهد بگوید تمام اهل کتاب با اینکه مدعی ایمان بخدا هستند در واقع ایمان بخدا ندارند؟ ممکن است بگوئیم از این جهت که آنها درباره مسیح میگویند مسیح خدا است یا می گویند پسر خدا است اینها به خدا ایمان ندارند، و یا مثلاً یهودیها آنچه درباره یهود می گویند: غیر از خدای واقعی است، آنها ایمان ندارند آنها که می گویند: «ید الله مغلوله» (۱). دست خدا بسته است بخدای واقعی ایمان ندارند و همچنین سایر اهل کتاب. اگر اینجور بگوئیم معنایش این است که قرآن ایمان غیر مسلمانانرا به خدا و به قیامت به رسمیت نمی شناسد، از چه

پاورقی:

۱. مائده / ۶۴

نظر به رسمیت نمی‌شناسد، از نظر اینکه میگوید واقعا در ایمان اینها خلل وارد است. یک مسیحی (لا اقل در طبقه دانشمندان) میگوید خدا و حتی میگوید خدای یگانه ولی در عین حال یک چیزهائی راجع بمسیح و مریم می‌گوید که اعتقاد به توحید را آلوده میکند. نظر بعضی از مفسرین این است، پس بنابر این قرآن که میگوید با اهل کتاب بجنگید یعنی با همه اهل کتاب بجنگید که هیچ کدامشان ایمانشان بخدا درست نیست، به قیامت هم درست نیست، بحلال و حرام هم درست نیست، به عقیده اینگروه مراد از کلمه رسول در این آیه خصوص خاتم الانبیاء است و مراد از دین حق یعنی دینی که امروز بشر موظف است آنرا بپذیرد نه دینی که در یک زمان خاص مردم موظف بدان بوده‌اند. ولی گروه دیگر از مفسرین میگویند قرآن با این تعبیرش خواسته اهل کتاب را دو دسته بکند خواسته بگوید اهل کتاب همه یکجور نیستند بعضی از اهل کتاب واقعا بخدا ایمان دارند، با آنها شما کار نداشته باشید، بقیامت واقعا ایمان دارند با آنها کار نداشته باشید، بقانون خدا ایمان دارند با آنها کار نداشته باشید بان عده از اهل کتاب که اسمشان اهل کتاب ولی ایمان آنها

به خدا و قیامت درست نیست و واقعا حرام خدا را - حتی همان‌ها را که در دین خودشان حرام است - حرام نمیدانند با آنها بجنگید. پس نه با همه اهل کتاب، بلکه با یک دسته از اهل کتاب بجنگید. اینهم خودش یک مسئله است.

۳ - " جزیه " چیست؟

سؤال سوم راجع بکلمه " جزیه " است که میگوید با اینها تا آنجا بجنگید که جزیه بدهند، معنایش این است یا اسلام اختیار بکنند یا جزیه بدهند. شک نیست که یک تفاوتی قرآن میان اهل کتاب با مشرکان - یعنی بت پرستان رسمی که هیچ کتاب آسمانی ندارند - قائل شده است، برای مشرکین هیچ جا قرآن نگفته بجنگید تا جزیه بدهند و اگر جزیه دادند دیگر با آنها نجنگید، ولی درباره اهل کتاب میگوید اگر حاضر شدند جزیه بدهند دیگر با اینها نجنگید این تفاوت قطعا وجود دارد. آنوقت سؤال این است: اصلا جزیه چیست و فلسفه جزیه چیست؟ راجع بلغت جزیه صحبتها است بعضی‌ها گفته‌اند این لغت معرب است نه عربی یعنی ریشه عربی ندارد ریشه فارسی دارد که اصلش " گزیت " است که در ایران در زمان ساسانی و در زمان

انوشیروان جزیه را وضع کردند ولی بر خود مردم ایران نه بر مردم بیگانه و آنهم یک مالیات سرانه‌ای بوده که برای جنگ جمع میکردند، و بعد این کلمه از ایران رفته است به " حیره " که شهری بوده است تقریباً در محل نجف فعلی و بعد از حیره به سایر جزیره العرب رفته و استعمال شده است.

بعضی دیگر میگویند نه، درست است که کلمه جزیه با " گزیت - گزیه " خیلی نزدیک است ولی این لغتی است عربی از ماده جزا. اغلب لغوین چنین عقیده دارند. بلغتش فعلاً ما کار نداریم اصلاً ماهیت جزیه چیست؟ آیا جزیه یعنی باج دادن؟ آیا اسلام گفته است با اینها بجنگید تا وقتیکه حاضر بشوند بشما مسلمانان باج بدهند وقتیکه باج دادند دیگر نجنگید. شاعر هم میگوید:

مائیم که از پادشهان باج گرفتیم زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
بهرحال آیا مقصود از جزیه باج است آنوقت این سؤال پیش میاید که یعنی چه؟ این چه دستوری است؟ آیا این یک حکم زوری نیست و این چه مبنای حقوقی و چه مبنای عادلانه‌ای میتواند داشته باشد که اسلام به مسلمین اجازه

بدهد یا واجب کند که با اهل ادیان دیگر بجنگید تا آنها مسلمان بشوند یا باج بدهند؟! هر دو طرف وسیله اشکال است. بجنگید تا مسلمان بشوند یعنی دین را تحمیل کنید، بجنگید تا باج بدهند یعنی یک پولی را به آنها تحمیل بکنید. به هر حال تحمیل است، یا تحمیل عقیده است و یا تحمیل پول. در این باره هم باید مفصل بحث بکنیم که اصلاً جزیه در اسلام چی بوده آیا واقعا باج بوده یا چیز دیگری؟

۴ - معنی " صاغرون "

بعد در اینجا دارد: « و هم صاغرون ». در حالیکه آنها کوچک باشند، از ماده " صغر " است، و صغیر یعنی کوچک، در حالیکه آنها کوچک باشند. کوچک باشند یعنی چه؟ این نیز سؤال چهارمی است که معنی اینکه آنها کوچک باشند چیست؟ آیا بمعنی اینست که فقط خاضع در مقابل قدرت شما باشند یا غیر از خضوع یک امر دیگری را هم اسلام در اینجا می خواهد؟

در اینجا قطع نظر از مفهوم این آیه و سؤالات مربوط به آن، مسائل و مطالب دیگری نیز داریم که باید آنها را از

یکدیگر تفکیک کنیم و درباره آنها بحث کنیم:

فلسفه و هدف جهاد

یکی از مسائل این است که اسلام جهاد را برای چی وضع کرده است؟ بعضیها معتقدند اساساً در دین نباید جهاد و قانون جنگ وجود داشته باشد، چون جنگ بد چیزی است. دین باید برضد جنگ باشد، نه اینکه خودش قانون جنگ وضع کرده باشد، و ما می‌دانیم که یکی از فروع دین اسلام جهاد است. از ما وقتی می‌پرسند فروع دین چند تا است می‌گوئیم ده تا، می‌گوئیم نماز، روزه، خمس، حج، جهاد....
از جمله مواردیکه مسیحیان فوق‌العاده علیه اسلام تبلیغ میکنند همین است.

جهاد و آزادی عقیده

می‌گویند اولاً چرا چنین ماده قانونی در دین اسلام وجود دارد و ثانیاً مسلمین به واسطه همین اجازه قانونی از طرف اسلام با ملتها وارد جنگ شدند و اسلام را بزور تحمیل کردند. می‌گویند جهادهای اسلامی همه جهاد تحمیل عقیده بود، برای

این بود که اسلام را بزور تحمیل بکنند و اسلام هم بزور تحمیل شد. میگویند جهاد با یک اصل عمومی حقوق بشر به نام " آزادی عقیده " مغایرت دارد.

تفاوت میان مشرک و غیر مشرک

مسئله دیگری که ما اینجا باید این مسئله را عنوان کنیم این است که در قانون جهاد، اسلام میان مشرک و غیر مشرک تفاوت قائل شده، نوعی همزیستی با غیرمشرک را اسلام جایز دانسته است که با مشرک جایز ندانسته است.

آیا میان جزیره العرب و غیر جزیره العرب فرق است؟

مسئله دیگر که باز باید ما طرح کنیم این است که آیا اسلام میان جزیره العرب باغیرجزیره العرب فرق میگذارد؟ یعنی یک جا را مرکز اصلی خودش تلقی کرده است و در مرکز اصلی خودش نه مشرک می پذیرد و نه اهل کتاب و آن جزیره العرب است ولی در غیر جزیره العرب این مقدار سختگیری ندارد مثلاً با مشرک همزیستی می کند و یا با اهل کتاب همزیستی میکند و بالاخره آیا میان جزیره العرب و غیر آن تفاوتی

هست یا تفاوتی نیست. شک ندارد که میان مکه و غیر مکه تفاوت است که در آیات قبل از این آیه آمده: «انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا(۱)». ولی آیا میان همه جزیره العرب و غیر جزیره العرب تفاوت هست یا نیست؟ این هم یک مسئله است.

پیمان با کفار

مسئله دیگر مسئله پیمان با مشرکان است، آیا می شود مسلمین با آنها پیمان ببندند و قرارداد ببندند و اگر قرارداد بستند قراردادشان محترم است یا محترم نیست؟ و آیا لازم است محترم بشمارند یا لازم نیست؟

چگونگی جنگ

بعد هم مسائل دیگری است. در وقتیکه جنگ را اسلام مشروع میکند، باصطلاح در کیفیت جنگ چه نوع جنگی را پاورقی:

۱. توبه / ۲۸

جایز می داند، چه نوع جنگی را جایز نمی داند؟ به این معنا که آیا مثلاً قتل عام را جایز می دانند یا جایز نمیدانند؟ آیا کسانی را که شمشیر بر نداشتند، مثل پیرزن‌ها، بچه‌ها، افرادی که مشغول کار و کسب خودشان هستند، آیا کشتن اینها را جایز می داند یا جایز نمی داند؟ اینها همه مسائلی است که باید بحث شود.

آیاتیکه راجع بجهاد است در جاهای متعدد قرآن آمده است و ما با توفیق خداوند کوشش می کنیم همه آیاتی را که راجع بجهاد است جمع آوری کنیم تا نظر قرآن را در این راه بدست بیاوریم.

نخستین سوال: مشروعیت جنگ

مسئله اول درباره اصل مشروعیت جهاد است، درباره این که آیا صحیح است که در متن یک دین و در متن قانون آن، قانون جنگ وجود داشته باشد یا نه؟ معترض میگوید: نه. چون جنگ بد است، و دین هم همیشه باید مخالف بدیها باشد، پس باید مخالف جنگ باشد، یعنی طرفدار صلح باشد. وقتی میخواهد با جنگ مخالف باشد پس نباید قانون جنگ داشته

باشد و هیچوقت هم نباید بجنگد. مسیحیها اینجور تبلیغ میکنند. ولی این حرف سست و بی اساس است.

جنگ یا تجاوز؟

آیا جنگ مطلقاً بد است، حتی در مقام دفاع از یک حق و یا تهاجم و تجاوز بد است؟ پس باید مورد و منظور جنگ را بدست آورد که برای چه منظور و برای چه هدفی است. یک وقت است که جنگ تهاجم است یعنی مثلاً فرد یا ملتی چشم طمع به حقوق دیگران، مثلاً به سرزمین دیگری می‌دوزد، چشم طمع به ثروت مردمی میدوزد و با اینکه تحت تأثیر جاه طلبی فراوان و تفوق طلبی و برتری طلبی قرار میگیرد و ادعا میکند که نژاد من فوق همه نژادهاست و برتر از همه نژادهاست، پس بر همه نژادهای دیگر باید حکومت کند. این هدفها هدفهای نادرست است. جنگی که بخاطر تصاحب سرزمینی باشد، یا بخاطر تصاحب ثروت مردمی باشد، یا بخاطر تحقیر مردمی باشد و بر اساس این باشد که این مردم جنس پست ترند و ما جنس برتر، و جنس برتر باید بر جنس پست تر حکومت کند این را می‌گویند تهاجم. این

جنگ مسلما بد است و شک ندارد. جنگ برای تحمیل عقیده را نیز جداگانه رویش صحبت میکنم.

جنگ دفاعی

ولی اگر جنگی برای دفع تهاجم باشد، دیگری به سرزمین ما تهاجم کرده است، به مال و ثروت ما چشم دوخته است، به حریت و آزادی و آقائی ما چشم دوخته و میخواهد سلب کند و میخواهد آقائی خود را بما تحمیل کند، اینجا دین چه باید بگوید؟ آیا باید بگوید: جنگ مطلقا بد است، دست به اسلحه بردن بد است، دست به شمشیر بردن بد است، ما طرفدار صلحیم! بدیهی است که این سخن مسخره است، حریف دارد با ما می‌جنگد، و ما با کسیکه به ما تهاجم کرده در حالیکه میخواهد ما را بر باید نجاتیم و از خودمان در واقع دفاع نکنیم ببهانه صلح؟! این صلح نیست، این تسلیم است.

صلح غیر از تسلیم است

اینجا ما نمیتوانیم بگوئیم ما چون طرفدار صلحیم با این جنگ مخالفیم، این معنایش این است که ما طرفدار ذلت

هستیم، طرفدار تسلیم هستیم. اشتباه نشود این دو تا با یکدیگر از زمین تا آسمان متفاوتند. صلح معنایش این است که همزیستی شرافتمندانه. اما این همزیستی شرافتمندانه نیست، همزیستی است که از یک طرف عین بی شرفی است بلکه از دو طرف عین بی شرفی است از آنطرف بی شرفی تجاوزگری، و از این طرف بی شرفی تسلیم شدن در مقابل ظلم. پس این مغالطه را باید از میان برد اگر کسی بگوید که من مخالف جنگیم و جنگ مطلقاً بد است چه جنگی که تهاجم باشد و چه جنگی که دفاع و مبارزه با تهاجم باشد، اشتباه کرده است. جنگ تهاجمی قطعاً بد است و جنگ بمعنی ایستادگی در مقابل تهاجم قطعاً خوب است و از ضروریات زندگی بشر است. قرآن هم باین مطلب اشاره میکند بلکه تصریح میکند. در یکجا میفرماید: «و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض» (۱). (در یک جا میفرماید: «لهدمت صوامع و بیع پاورقی:

۲۵۱

-

بقره

.۱

قرآن در این زمینه میگوید: « و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل ترهبون به
عدو الله و عدوكم » (۲). تا آن حدیکه میتوانید نیرو تهیه کنید، قدرت در سرحداتی
خودتان متمرکز کنید. رباط از ربط است، ربط یعنی بستن، پاورقی:

۱. حج - ۴۰

۲. انفال - ۶۰

فرق اسلام و مسیحیت

میگویند مسیحیت این افتخار را دارد که هیچ اسمی از جنگ در مسیحیت نیست. اما ما میگوئیم اسلام این افتخار را دارد که قانون جهاد دارد، مسیحیت که جهاد ندارد چون هیچ چیز ندارد، جامعه و قانون و تشکیلات اجتماعی بر اساس مسیحیت ندارد تا قانون جهاد هم داشته باشد، در مسیحیت چیزی نیست چهار تا دستور اخلاقی است، یک سلسله صیحت‌ها است از قبیل اینکه راست بگوئید، دروغ نگوئید، مال مردمرا نخورید، این دیگر جهاد نمی‌خواهد، اسلام یک دینی است که وظیفه خودش را و تعهد خودش را این میدانند که یک جامعه تشکیل بدهد، اسلام آمده جامعه تشکیل بدهد، آمده کشور تشکیل بدهد، آمده دولت تشکیل بدهد، آمده حکومت

تشکیل بدهد، رسالتش اصلاح جهان است، چنین دینی نمیتواند بی تفاوت باشد، نمیتواند قانون جهاد نداشته باشد، همچنان دولتش نمیتواند ارتش نداشته باشد. مسیحیت دائرهای محدود است و اسلام دائرهای وسیع است، مسیحیت از حدود اندرز تجاوز نمیکند. اما اسلام تمام شؤون زندگی بشر را زیر نظر دارد، قانون اجتماعی دارد، قانون اقتصادی دارد، قانون سیاسی دارد، آمده برای تشکیل دولت، تشکیل حکومت، آن وقت چطور میتواند ارتش نداشته باشد؟ چطور میتواند قانون جهاد نداشته باشد؟

اسلام و صلح

پس اینکه یک عده میگویند دین باید همیشه با جنگ مخالف باشد و باید طرفدار صلح باشد نه طرفدار جنگ، چون جنگ مطلقاً بد است، اشتباه است. دین البته باید طرفدار صلح باشد، قرآن هم میگوید: «و الصلح خیر» (۱). صلح بهتر است، اما بایستی طرفدار جنگ هم باشد، یعنی در آنجا که طرف حاضر به

پاورقی:

۱۲۸

/

نساء

.۱

شرایط جنگ

مسئله دوم این است که اسلام در چه شرایطی میگوید جنگ کنید. اولین آیه‌ای که در قرآن در باب جهاد آمده است - به نص و اتفاق جمیع مفسرین - آیه ای است در سوره حج:

« ان الله يدافع عن الذين آمنوا ان الله لا يحب كل خوان كفور. اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير. الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا و

لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز. الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزكوة و امروا بالمعروف و نهى عن المنكر و لله عاقبه الامور» (۱).
چه آیات عجیبی است، اینها اولین آیاتی است که در قرآن راجع به تشریح جهاد آمده است.

مسلمین در مکه

این مقدمه را عرض کنم: چنانکه میدانیم وحی بر پیغمبر اکرم در چهل سالگی در مکه نازل شد و سیزده سال در مکه اقامت داشت و در آن سیزده سال چه خود ایشان و چه اصحاب ایشان فوق‌العاده در تحت شکنجه کفار قریش بودند، بطوریکه عده‌ای مجبور شدند پس از استجازه از رسول اکرم از مکه مهاجرت کنند، هجرت کردند و رفتند به حبشه. مسلمین مکرر از پیغمبر اکرم اجازه می‌خواستند که از

پاورقی:
۱.

حج

/

۴۱_۳۸

خودشان دفاع کنند و پیغمبر اکرم تا سیزده سال که در مکه بود اجازه نداد، که این هم فلسفه‌ای دارد. تا آنکه کار فوق‌العاده سخت شد و از طرف دیگر اسلام در خارج از مکه نفوذ کرد، از آنجمله در مدینه، و عده‌ای قلیل از اهل مدینه مسلمان شدند و آمدند و با پیغمبر اکرم بیعت کردند و متعهد شدند که اگر ایشان بمدینه بیایند از ایشان حمایت کنند. پیغمبر اکرم هجرت کردند و مسلمین هم تدریجاً مهاجرت کردند و در مدینه برای اولین بار یک مرکز مستقل بوجود آمد. سال اول هم اجازه دفاع داده نشد. در سال دوم هجرت بود که برای اولین بار آیات جهاد که همین آیات است نازل شد. ببینید لحن آیات این است: «ان الله يدافع عن الذين آمنوا». خدا از اهل ایمان دفاع میکند خدا خیانت کارهای کافر پیشه را دوست نمیدارد، اشاره باینکه اینها بشما خیانت کردند، اینها کفران نعمت کردند آنوقت می‌فرماید: «اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا». اجازه داده شد باین مردمی که دیگران به جنگ اینها آمدند، که بجنگند. یعنی ای مسلمانان حالا که کافران بجنگ شما آمده‌اند پس بجنگید، این درست حالت دفاع است. چرا این اجازه داده شد بدلیل اینکه مظلوم باید از

خودش دفاع کند بعد هم وعده یاری میدهد: « و ان الله على نصرهم لقدير. الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله. ما با این مردم که آنها را از شهر و دیار خودشان بناحق بیرون کردند و جرمی نداشتند جز اینکه می گفتند پروردگار ما خدا است اجازه جهاد می دهیم، جرمشان این بود که گفتند: « ربنا الله ». چنین مردمی را ما اجازه می دهیم بجنگند.

ببینید لحن چقدر لحن دفاع است. بعد فلسفه کلی جهاد را ذکر میکند، عجیب است قرآن در بیان کردن حقایق و در اینکه نکات را یادآوری میکند. بعد که این جمله را میگوید کانه قرآن مواجه شده با همین سؤالات و اشکالاتیکه مسیحیها میکنند که ای قرآن تو کتاب آسمانی هستی، تو یک کتاب دینی ای، تو چگونه اجازه جنگ میدهی؟ جنگ بد چیز است، تو همهاش بگو صلح، بگو صفا، بگو عبادت.

قرآن میگوید: نه، اگر در مواقعی که تهاجم از نقطه مقابل شروع میشود این طرف دفاع نکند سنگ روی سنگ بند نمیشود، تمام مراکز عبادت هم از میان میرود: « ولو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها اسم الله ». اگر خدا بوسیله بعضی جلو تهاجم بعضی

دیگر را نگیرد تمام این صومعه‌ها، مراکز عبادت، خراب میشود، مراکز یهودیها از بین می‌رود، مراکز صوفیها، مساجد عبادت مسلمانها از بین می‌رود یعنی طرف تهاجم میکند و هیچکس آزادی پیدا نمیکند خدا را باین شکل عبادت کند.

قرآن بعد هم وعده نصرت میدهد « و لینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز ». خدا هر کسی که او را یاری کند یعنی حقیقت را یاری کند، یاری میکند، خداوند نیرومند و غالب است.

بعد ببینید چه جور توصیف میکند مردمیرا که خدا آنها را یاری میکند. خدا مردمی را یاری میکند که از خودشان دفاع کنند، مردمیکه وقتی حکومت تشکیل بدهند این شکل هستند: « الذین ان مکناهم فی الارض » مردمی که وقتی ما آنها را در زمین جای میدهیم و حکومت آنها را مستقر می‌سازیم، مردمی که وقتی بانها قدرت میدهیم و تسلط می‌بخشیم به این شکل درمی‌یابند، به چه شکلی؟ « اقاموا الصلوه ». عبادت خدا را بپا می‌دارند، « و اتوا الزکوه. زکوه را ادا می‌کنند. (نماز رمز پیوند صحیح با خداست و زکوه رمز تعاون و پیوند صحیح افراد انسان با یکدیگر است.) آنها که خدا را از

روی خلوص می‌پرستند و به یکدیگر کمک میکنند: « و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر ». خودشان را متعهد می‌دانند که خوبیها را ترویج کنند و با بدیها و زشتیها مبارزه کنند: « و لله عاقبه الامور ». عاقبت کارها بدست خداست. تا اینجا که ما دانستیم که قرآن اساسا جهاد را که تشریح کرده است نه به عنوان تهاجم و تغلب و تسلط است بلکه بعنوان مبارزه با تهاجم است. ولی البته عرض میکنیم این تهاجمهایی که باید با آنها مبارزه بشود همه باین شکل نیست که طرف به سرزمین شما حمله کند. ممکن است تهاجم باین شکل باشد که طرف در سرزمین خودش، گروهی ضعیف و ناتوانرا و به اصطلاح قرآن " مستضعفین " را، تحت شکنجه قرار دهد، شما در چنین شرائطی نمیتوانید بی تفاوت بمانید. شما رسالت دارید که آنها را آزاد کنید، یا دیگری فضای خفقانی ایجاد کرده که نمیگذارد دعوت حق در آنجا نشو کند، سدی ایجاد کرده، دیواری ایجاد کرده دیوار را باید خراب کرد، همه اینها تهاجم است. مردم را از قید اسارت‌های فکری و غیر فکری باید آزاد بکنی. در همه این موارد جهاد ضرورت دارد و چنین جهادی

دفاع است و مقاومت است در برابر ظلم یعنی تهاجم. دفاع بمعنی اعم، یعنی مبارزه با یک ظلم موجود، منتها باید درباره انواع ظلمها و تهاجمها که جهاد و مبارزه با آنها از نظر اسلام ضروری است بحث کنیم.

۲ دفاع یا تجاوز؟

بسم الله الرحمن الرحيم

« قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الاخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يدهم صاغرون » (۱).

انتقاد مسیحیت بر اسلام

قبلا گفتیم که: دنیای مسیحیت یکی از نقاطیکه به نظر خودش آنرا برای اسلام نقطه ضعف گرفته است مسئله

پاورقی:

۲۹

/

توبه

.۱

جهد‌های اسلامی است که می‌گوید اسلام دین جنگ است نه دین صلح، و مسیحیت دین صلح است. می‌گوید بطور کلی جنگ بد است و صلح خوب و یک دین که از طرف خدا است باید طرفدار صلح باشد که چیز خوبی است نه طرفدار جنگ که چیز بدی است، مسیحیت دیروز از زاویه اخلاق، اخلاق مخصوص مسیحی، اخلاقی است که اگر به طرف راست چهره‌ات زدند، طرف چپ را بگیر وارد شد، اخلاق ضعیف پروری. ولی مسیحیت امروز موضع خود را عوض کرده، چهره خود را تغییر داده است، از زاویه دیگر می‌بیند و از مجرای دیگر وارد میشود از راه حقوق، از راه حق طبیعی بشر، از راه حق آزادی، از راه اینکه جنگ به طور کلی برخلاف حق آزادی است، آزادی عقیده، آزادی اراده، آزادی انتخاب مذهب، انتخاب ملیت و غیره. ما از هر دو زاویه به مطلب نظر می‌افکنیم: هم از زاویه اخلاقی و معیارهای اخلاقی و هم از زاویه حقوق انسانی و با معیارهای جدید انسانی. این مسئله را هم جلسه پیش جوابش را من ذکر کردم. جواب خیلی واضح و روشنی است که این حرف درستی نیست.

تجاوز بد است نه جنگ، و هر جنگی تجاوز نیست

صلح البته خوب است، شک ندارد، جنگ هم بمعنی تهاجم بافرد دیگر و بمردمیکه آن مردم نسبت باین مهاجم کاری ندارند و نسبت باین اجتماع هم کاری ندارند، تهاجم برای تصرف سرزمینشان و ربودن اموالشان، یا برای برده ساختن آنها و زیر نفوذ و حکم قرار دادن آنها، شک ندارد که این بد است. آنچه بد است تجاوز است، تجاوز بد است، ولی هر جنگی از طرف هر کسی تجاوز نیست، ممکن است تجاوز باشد و ممکن است جوابگوئی به تجاوز باشد، چون جواب را گاهی باید با زور داد یعنی راهی غیر از زور برای جواب دادن به تجاوز نیست.

صلح، نه تسلیم و تحمل ذلت

یک دین اگر دین جامعی باشد باید فکر آنروز را کرده باشد که اگر مورد تجاوز قرار گرفتند و یا اگر فرضاً خودشان مورد تجاوز قرار نگرفتند مردم دیگری مورد تجاوز قرار گرفتند، چه کنند؟ برای اینجا باید قانون جنگ و جهاد مقرر بکنند. میگویند صلح خوب است ما هم قبول داریم صلح

خوب است، اما تسلیم و ذلت چطور؟ تسلیم و ذلت هم خوب است؟! اگر قدرتی با یک قدرت دیگر برابر بشوند و طرفدار مسالمت باشند هر کدام از اینها بخواهند باصطلاح امروز همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند نه این بخواهند بان تجاوز کند و نه آن بخواهد باین تجاوز بکند، بلکه بخواهند باهم در حال آشتی باشند با حقوق متقابل، با احترام متقابل، اسمش صلح است و خوب است و باید باشد. اما یکوقت هست یکطرف متجاوز است طرف دیگر بعنوان اینکه جنگ بد است تسلیم در برابر او است، یعنی ذلت تحمل زور را متحمل شود این اسمش صلح دوستی نیست این معنایش زیر بار ذلت رفتن است، تسلیم شدن در مقابل زور که اسمش صلح نیست. این مثل اینست که شما در بیابان عبور میکنید بعد یک دزد متجاوز مسلح میاید بشما میگوید فوری از اتومبیل پیاده شو، دست بالا، هر چه هم داری بمن بده، شما هم تسلیم بشوید، شما هم بگوئید من چون طرفدار صلحم، با جنگ مطلقا مخالفم، هر چه تو میگوئی قبول می کنم پولهایم را در اختیارات قرار میدهم، اسباب و اثاثیه را در اختیارات قرار میدهم، اتومبیل را میدهم، هر چه که میگوئی اطاعت

میکنم، هر چه میخواهی بگو تا بدهم، من طرفدار صلحم. این طرفداری صلح نیست این تحمل ذلت است، در اینجا انسان تا آخرین حدیکه امکان دارد باید دفاع کند از مالش، از حیثیتش، مگر در وقتیکه بداند اگر در مقام دفاع برآید هم مالش از بین میرود و هم خونس ریخته میشود و اثری هم بر این خون بار نیست یعنی بعد هم این خون لوث میشود.

البته ممکن است یک خون ریخته شود و این خون بعد بجوشد و ارزش جوشیدن بعدی داشته باشد، ممکن است نه اینکه خونس سرگردنه بدست یک دزد ریخته شود بعد هم تمام شود. اینجا است که مقاومت عاقلانه نیست اینجا باید پول و ثروتش را فدا کند و جانش را حفظ نماید.

پس فرق است میان طرفداری از صلح و میان قبول ذلت، اینجا است که اسلام هرگز تحمل ذلت را اجازه نمی‌دهد ولی در عین حال طرفدار صلح است. غرضم اهمیت این مسئله است که مسیحیها و غیر مسیحیها آن را بعنوان یک نقطه ضعف بر اسلام مورد حمله و اعتراض قرار داده‌اند و بعد هم میگویند سیره پیغمبر هم این بوده، اسلام دین شمشیر است، مسلمین بالای سر افراد شمشیر بلند

میکردند و میگفتند و اسلام را اختیار بکنید و اگر نه کشته میشوید، مردم هم برای اینکه کشته نشوند اسلام اختیار میکردند. روی این جهت ما لازم میدانیم که این مطلب را مستوفا و مستقصا بحث کنیم آیات قرآن و حتی مسلمات احادیث نبوی و سیره نبوی را هم در اینجا بیاوریم. از آیات قرآن شروع میکنیم:

آیات مطلق درباره جهاد

عرض کردیم که بعضی آیات قرآن در مورد دستور جهاد با کفار مطلق است یعنی همین قدر میگوید: ای پیغمبر با کفار و منافقین جنگ کن، یا مثلا در موردیکه قبلا آیاتش را خواندیم بعد از مهلتی که بمردم مشرک میدهد (چهار ماه) میگوید این چهار ماه مهلت که گذشت هر جا مشرکی یافتی (آیا مقصود در حول و حوش مکه و حدود حرم است یا در هر جا؟ مطلبی است که بعدا باید بحث شود) اگر بعد از آن مدت اینها اسلام اختیار نکردند یا مهاجرت نکردند هر جا پیدا کردید اینها را بکشید. یا همین آیه‌ای که خواندیم: « قاتلوا الذین لا يؤمنون بالله و الیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله

ورسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون». که راجع باهل کتاب است. یا در آیه دیگر: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم» (۱). ای پیغمبر با کافران و با منافقان جهاد کن و بر اینها سخت بگیر. خوب اگر ما بودیم و همین چند آیه در قرآن میگفتیم اسلام بطور کلی دستورش این است که با کافران و منافقان در حال جنگ باید بود و اصلاً نباید با اینها در حال صلح بود، باید با اینها جنگید، تا هر حدیکه ممکن است باید جنگید، اگر اینجور بگوئیم باید معتقد شویم که قرآن بلا شرط دستور جنگیدن با کافران را میدهد.

قاعده حمل مطلق بر مقید

ولی عرض کردیم یک قاعده‌ایست در محاورات عرفی که اگر مطلق و مقیدی داشته باشیم یعنی یک دستور را در یک جا مطلق ذکر کرده باشد و در جای دیگر مقید ذکر کرده باشد از نظر دستور عرفی در علم اصول میگویند مطلق را باید حمل بر مقید

پاورقی

۱. توبه / ۷۳

کرد. این آیات بصورت مطلق است، آیات دیگری داریم که آن آیات بصورت مقید ذکر می کند یعنی این جور می گوید: ای مسلمانان با این کافران بجنگید بدلیل اینکه این کافران بشما تجاوز میکنند، چون اینها با شما در حال جنگ هستند، پس شما حتما با اینها بجنگید. پس معلوم میشود آنجا هم که میگوید: «ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین». یعنی این کفار و منافقین که با شما در حال جنگ هستند اگر شما بجنگید آنها با شما می جنگند پس با آنها بجنگید.

آیات مقید

در سوره بقره میفرماید: « و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین »(۱). ای مؤمنان، با این مردمیکه با شما می جنگید بجنگید یعنی چون با شما می جنگند بجنگند. ولی با اینها که میجنگید از حد تجاوز نکنید. یعنی چه از حد تجاوز نکنید؟ البته تفسیرش این است که با مردمیکه با شما میجنگند فقط با آنها بجنگید و در

پاورقی:

۱. بقره / ۱۹۰

میدان بجنگید یعنی شما با عده‌ای می‌جنگید و اینها یک عده سرباز فرستاده‌اند و یک عده مرد جنگی دارند و این سربازها آماده جنگ با شما هستند، شما باسربازی که آماده جنگ است بجنگید و در میدان جنگ هم به اصطلاح نان و حلوا پخش نمیکنند در آنجا باید زد و خورد، بجنگید، اما افراد دیگری که آن افراد مرد جنگی نیستند حالتشان حالت سربازی نیست، مثل پیرمردها، پیرزنه‌ها، (بلکه زن‌ها مطلقاً، چه پیرزن و چه غیر پیرزن)، بچه‌ها، معترض اینها نشوید و یا کارهای دیگری که اینها را تجاوز میگویند. این کارها را مرتکب نشوید، مثلاً درختها را قطع نکنید، قنات‌ها را پر نکنید، از این جور کارها نکنید، اینها را می‌گویند اعتداء، یعنی تجاوز.

اشتباه نشود شما نگوئید ممکن است در یک جایی ما اگر بخواهیم با سربازها بجنگیم چاره‌ای نداریم جز اینکه خانه‌ها را خراب بکنیم خوب اینجاها که مقدمه اینکار باشد که بدون اینکار نمیشود کرد مسئله دیگری است ولی اینکه این کار خودش جزء عملیات جنگی باشد ممنوع است. پس در این آیه صریحاً می‌گوید: «قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم» با آنها که با شما می‌جنگند بجنگید.

آیه دیگر آیه‌ای بود که در هفته پیش برایتان

خواندم در سوره حج که پنج شش آیه پشت سریکدیگر بود و اولین آیه راجع بجهاد بود
مضمون آن آیات هم این بود که چون آنها با شما در حال جنگ هستند و چون آنها
شمشیر بر روی شما کشیدند شما هم به این کار مجازید.
در آیه دیگر که سوره انفال است، یا در سوره توبه است میفرماید: « وقاتلوا المشركين كافة
كما يقاتلونكم كافة »(۱). با تمام این مشرکان بجنگید همچنانکه آنها با تمام شما می
جنگند.

به كمك مظلوم شتافتن

مقدمه‌ای برای این آیه و آیه دیگر برایتان عرض بکنم، و آن این است: گفتیم که ممکن
است اجازه جهاد بصورت مقید باشد، مقید به چی؟ یک قیدش این است که طرف در حال
تجاوز باشد، دارد بشما هجوم می‌آورد، چون او با شما می‌جنگد شما با او بجنگید.
آیا قید منحصر بهمین است که طرف بخواهد با ما بجنگد؟ یا یک چیز دیگر هم هست؟ آن
چیز دیگر این است

پاورقی:

(توبه)

(۳۶

-

که ممکن است طرف با ما نخواهد بجنگد ولی مرتکب یک ظلم فاحش نسبت بیک عده افراد انسانها شده است و ما قدرت داریم آن انسانهای دیگر را که تحت تجاوز قرار گرفته‌اند نجات بدهیم، اگر نجات ندهیم در واقع به ظلم این ظالم نسبت بان مظلوم کمک کرده‌ایم. ما در جایی که هستیم کسی به ما تجاوزی نکرده ولی یک عده از مردم دیگر که ممکن است مسلمان باشند و ممکن است مسلمان هم نباشند اگر مسلمان باشند مثل جریان فلسطینی‌ها که اسرائیلیها آنها را از خانه‌هایشان آواره کرده‌اند، اموالشانرا برده‌اند، انواع ظلمها نسبت بانها مرتکب شده ولی فعلا به ما که کاری ندارند، آیا برای ما جایز است که به کمک این مظلومهای مسلمان بشتابیم برای نجات دادن آنها؟ بله اینهم جایز است بلکه واجب است، این هم یک امر ابتدائی نیست، این هم بکمک مظلوم شتافتن است، برای نجات دادن از دست ظلم بالخصوص که آن مظلوم مسلمان باشد.

مبارزه با اختناق

و اما اگر آن مظلوم غیرمسلمان باشد، آنهم باز دو جور است یک وقت است آن ظالم مردم را در حصارى قرار داده است که مانع نشر دعوت اسلام است، اسلام بخودش حق مى دهد که دعوتش را در جهان منتشر بکند ولی اگر دعوتش بخواهد منتشر بشود فرع بر این است که آزادی برای نشر دعوت داشته باشد که بتواند برود دعوت خودش را منتشر بکند. شما دولتی را در نظر بگیرید که مانع است از اینکه مسلمین صدای اسلام را به توده مردم برسانند میگوید تو حق نداری که حرفترا بزنی من نمی گذارم. در اینجا جنگ با توده مردم جایز نیست توده مردم که گناهی ندارند، توده مردم بی خبرند، ولی آیا با آن رژیم فاسدی که یک اعتقاد پوسیده‌ای را تکیه‌گاه خود قرار داده و از آن مانند زنجیری برگردن مردم استفاده میکند و مانع نشر دعوت اسلام در میان آن مردم است جایز است جنگیدن که این مانع از سر راه ملت برداشته بشود یا نه؟ و در واقع با این محیط اختناق جایز است مبارزه کردن یا جایز نیست؟ از نظر اسلام این هم جایز است برای اینکه خود این نوع قیام در برابر ظلم است، گو اینکه خود این مظلوم

بسا هست توجه ندارد باین ظلم، او تقاضا نکرده است ولی لزومی ندارد تقاضا شده باشد.

آیا تقاضای کمک لازم است

مسئله تقاضا هم مسئله‌ای است، که آیا مظلوم اگر تقاضای کمک کرد بر ما جایز است یا واجب است کمک دادن یا حتی اگر تقاضای کمک هم نکند بر ما جایز بلکه واجب است؟ نه اینجا لزومی ندارد تقاضای کمک بکند ولی همین قدر که در واقع آن مظلوم، مظلوم باشد که این ظلم یک سدی و مانعی برای سعادت او به وجود آورده است و نمی‌گذارد از دعوتی که سعادت آن مردم در آن دعوت است آگاه شوند و اگر بشنوند و آگاه شوند خواهند پذیرفت، اسلام می‌گوید این مانعی را که به صورت دولت در مقابل توده مردم وجود دارد می‌توانید بزنید و بردارید.

جنگهای صدر اسلام

بسیاری از جنگهایی که در صدر اسلام واقع شد تحت همین عنوان بود، مسلمین که می‌آمدند بجنگند می‌گفتند ما با

توده‌های مردم جنگی نداریم با حکومتها می جنگیم برای اینکه توده‌ها را از ذلت و بردگی این حکومتها نجات بدهیم. و رستم فرخ زاد از آن عرب مسلمان پرسید که هدفتان چیست؟ او گفت: لنخرج العباد من عبادة العباد الی عبادة الله. هدفمان این است که بندگان خدا را، این مردمیکه شما بلطائف الحیل و بزور در زیر یوغ بار بردگی و بندگی خودتان کشیده‌اید، از بندگی و بردگی شما خارج کنیم و بیرون بیاوریم و آزادشان کنیم و بنده خدای متعال و بنده خالقشان بکنیم نه بنده بشری مثل خودشان.

پیغمبر اکرم در نامه‌ایکه به اهل کتاب نوشت مخصوصا این آیه قرآن را گنجانده: « قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله(۱)». بگو به این اهل کتاب (همین اهل کتابی که دستورجهاد با آنها آمده است) بیائید به سوی یک سخن که این سخن نسبتش میان ما و شما بالسویه است. یعنی نمی گویم سخنی که به سود ما و مربوط به ماست

پاورقی:

(۶۴

-

عمران

آل)

یک وقت است مثلاً ما به مردم می‌گوئیم که بیائید شما زبان ما را بپذیرید، آنها حق دارند بگویند چرا؟ ما خودمان زبانی داریم شما هم زبانی دارید، چرا ما بیائیم زبان شما را بپذیریم، می‌گوئیم شما بیائید رسم و عادت مخصوص ما را بپذیرید، ممکن است بگویند چرا ما رسم شما را بپذیریم؟ رسم خودمانرا می‌پذیریم. اما یک وقت می‌گوئیم بیائید این چیزی را بپذیرید که نه مال ما است نه مال شما، مال همه است، خدائی خدای همه‌مان را بپذیریم. این که دیگر مربوط بما نیست، همان ذات را بپرستیم که هم‌خالق شما است و هم خالق ما، نسبتش با شما و با ما مثل یکدیگر است. فرمود: « تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ». جز الله را که خالق همه ما هست نپرستیم. یک سخن دیگر که برای ما و شما هر دو علی السویه است این است: « و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله ». اینکه بعضی از ما افراد بشر بعضی دیگر را برای خودمان به عنوان رب و ارباب اتخاذ نکنیم، یعنی نظام آقائی و نوکری ملغی، نظام تساوی میان افراد بشر برقرار.

این آیه تصریح می کند که من اگر می جنگم، برای چیزی میجنگم که آن چیز نسبتش با همه افراد بشر علی السویه است.

این مقدمه را که دانستید معلوم شد یکی از قیودی که میتواند مطلق ما را مقید کند این است که اگر مردمی در زیر بار ظلم یک قومی گرفتار بودند اینجا هم جنگیدن برای آزاد کردن آن مردم جایز می شود.

حالا دو آیه دیگر را من در این زمینه میخوانم یکی آیه ۳۹ از سوره انفال می فرماید: « و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و یكون الدین كله لله ». بجنگید با آنها تا فتنه از میان برود، مقصود از "فتنه" چیست؟ یعنی آنها که میایند تفتین می کنند شما را و می خواهند مسلمانان را از دین خودشان خارج بکنند با آنها بجنگید تا اینکه این فتنه از میان برود، اینهم خودش یک قید است، یک قید دیگر در آیه دیگر آیه ۷۵ از سوره نساء است: « و ما لكم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان ». ای مسلمانان چرا در راه خدا و در راه آن مردمی که بیچارهاند از مرد و از بچه، بیچارگانی که گرفتار شدهاند چرا برای اینها، برای نجات اینها نمی جنگید؟

حمل مطلق بر مقید

این پنج آیه‌ایکه اینجا خواندم نشان داد که دستور اسلام در موضوع جنگها اگر در بعضی آیات مطلق است در بعضی دیگر مقید است، و روی قاعده مسلم عرفی و اصولی مطلق را باید حمل بر مقید کرد.

یک سلسله آیات ما در قرآن داریم که در آن آیات تصریح می کند که دین باید با دعوت درست بشود نه با اجبار، این هم باز مؤید این مطلب است که اسلام نظریه‌اش این نیست که به زور به مردم بگوید یا باید مسلمان بشوی و اگر نه کشته می شوی. این آیات هم به شکل دیگری مفهوم آن آیات مطلق را به اصطلاح روشن میکند.

لا اکراه فی الدین

یکی جمله‌ایست که جزء آیه الکرسی است و معروف است: « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ». در کار دین اجبار وجود ندارد، راه حق از راه باطل آشکار است، یعنی راه را شما روشن برای مردم بیان بکنید که حقیقت خودش آشکار است. اجباری نباید در کار دین باشد یعنی کسی را نباید مجبور کرد

به اینکه دین اسلام اتخاذ کند. این آیه صریح است در مدعا. در تفاسیر نوشته‌اند که مردی انصاری که قبلاً بت‌پرست بود و دو پسر داشت که مسیحی شده بودند، این پسرها به مسیحیت‌ای که گرایش پیدا کرده بودند علاقمند بودند، اما پدر مسلمان بود و خیلی ناراحت بود از اینکه دو پسرش مسیحی شده‌اند، آمد خدمت رسول اکرم و گفت یا رسول‌الله من چه کنم این بچه‌ها مسیحی هستند، هر کاری می‌کنم مسلمان نمی‌شوند، آیا اجازه می‌دهی اینها را مجبور کنم از دینشان دست بردارند و مسلمان بشوند. فرمود: نه. «لا اکراه فی الدین».

و باز در شأن نزول آیه نوشته‌اند که در مدینه چنانکه میدانید دو قبیله اوس و قبیله خزرج ساکن بودند و مدنیهای اصلی همین‌ها بودند، اینها همه همسایه بودند با چند قبیله بزرگ یهود که این قبیله‌های بزرگ یهود بعدها آمده بودند به مدینه. یکی قبیله بنی‌النظیر بود یکی هم قبیله بنی‌قریظه، یک قبیله دیگر هم بود از این یهودیها که اینها در اطراف مدینه بودند.

یهودیها باعتبار اینکه مذهبشان مذهب یهود بود و کتاب آسمانی داشتند کم و بیش در میان اینها افراد باسواد پیدا می‌شد، بر عکس خود آن مدنیهای اصلی که بت‌پرست بودند و

باسواد نداشتند، این اواخر چند نفر باسواد در میانشان پیدا شده بود. یهودیها چون باصطلاح فرهنگشان بالاتر بود و سطح فکرشان بالاتر بود در اینها نفوذ داشتند، با اینکه مذهب اوس و خزرجیها با مذهب یهود دو تا بود معذک تحت تأثیر عقاید یهود قرار می گرفتند و گاهی بچه‌هایشانرا می فرستادند پیش یهودیها که درس بیاموزند و احیاناً بچه‌های اینها که میرفتند پیش یهودیها از مذهب بت پرستی دست برمی داشتند و یهودی می شدند. وقتی که پیغمبر اکرم وارد مدینه شدند یک عده از این بچه‌های اهل مدینه در زیر تربیت این یهودیها بودند و دین یهود را انتخاب کرده بودند و چندتای از این بچه‌ها از دین یهود برنگشتند، پدر و مادرهایشان مسلمان شدند ولی بچه‌ها از دین یهود برنگشتند. وقتی قرار شد یهودیها از اطراف مدینه خارج شوند و مهاجرت کنند آن بچه‌ها با همکیشان خود راه افتادند. باز پدرها آمدند خدمت رسول اکرم اجازه خواستند بچه‌هایشان را جدا کنند از این یهودیها و مجبور کنند که دست از دین یهود بردارند و مسلمان بشوند. پیغمبر اکرم اجازه نداد، گفتند یا رسول الله اجازه بدهید اینها را بزور برگردانیم مسلمانشان کنیم. فرمود نه، حالا که خودشان انتخاب کرده‌اند

با آنها بروند بگذارید با آنها بروند و میگویند این آیه همینجا نازل شد که: « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ».

آیه دیگر آن آیه معروف است: « ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی حسن ». مردم را بخوان بسوی راه پروردگارت، با چی؟ با زور؟ با شمشیر؟ نه، با حکمت، با منطق با برهان، و دیگر با موعظه نیک: « و جادلهم بالتی هی احسن » (۱). آنها که با تو مجادله می کنند تو هم به نحو نیکی با آنها مجادله کن. این آیه هم که صریحا راه اسلام آوردن را دعوت معرفی کرد.

در آیه دیگر می گوید: « و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر » (۲). هر که دلش می خواهد ایمان بیاورد، ایمان بیاورد، هر که هم دلش نمی خواهد ایمان بیاورد کافر باشد کافر زیست بکند، پس این آیه هم که گفته ایمان و کفر اختیاری است بنابر این اجباری نیست. پس اسلام نمی گوید که باید به زور اینها را وارد اسلام کرد اگر مسلمان

پاورقی:

۱. (نحل - ۱۲۵)

۲. (کهف_ ۲۹)

شدند خوب اگر مسلمان نشدند بکشید، اختیار با خودشان، هر که می‌خواهد مؤمن بشود مؤمن بشود هر که نمی‌خواهد نه.

آیه دیگر: « و لو شاء ربك لامن في الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين »(۱). خطاب به پیغمبر است. پیغمبر اکرم خیلی مایل بود مردم مؤمن بشوند. قرآن میگوید، زور در مورد ایمان معنی ندارد. اگر زور صحیح بود خدا خودش باراده تکوینی خودش میتواندست همه مردم را مؤمن کند اما ایمان یک امریست که باید مردم انتخاب بکنند پس بهمان دلیل که خود خدا با اراده تکوینی و اجباری مردم را مؤمن نکرده است و مردم را مختار و آزاد گذاشته است تو هم ای پیغمبر مردمرا باید آزاد بگذاری هر که دلش بخواهد ایمان بیاورد و هر که دلش می‌خواهد ایمان نیاورد.

آیه‌ای دیگر: قرآن خطاب به پیغمبر اکرم میفرماید: « لعلك باخع نفسك ان لا يكونوا مؤمنين ». ای پیغمبر تو مثل اینکه خودترا میخواهی بکشی که اینها ایمان نمی‌آورند، خودترا میخواهی هلاک کنی که اینها ایمان

پاورقی:

(۹۹

-

یونس)

نمیاورند، اینقدر غصه اینها را نخور، ما اگر بخواهیم با اراده تکوینی و بزور مردم را با ایمان بکنیم که راهمان باز است و آسان، « ان نشاء نازل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین »(۱). ما اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای نازل می‌کنیم، عذابی نازل می‌کنیم به مردم می‌گوئیم یا باید ایمان بیاورید یا با این عذاب شما را هلاک می‌کنیم، همه مردم بالاجبار ایمان خواهند آورد ولی ما این کار را نمی‌کنیم چون می‌خواهیم ایمان را مردم خودشان اختیار کنند.

این آیات باز نظر اسلام را درباره جهاد روشن می‌کند که هدف اسلام از جهاد آن نیست که برخی مغرضین گفته‌اند که هدف اسلام اجباری است که هر کس کافر است باید شمشیر بالای سرش گرفت که یا اسلام اختیار کن یا کشته می‌شوی.

صلح و سازش

یک ردیف آیات دیگر هم داریم، این ردیف آیات را هم ذکر کنیم: بطور کلی اسلام بمسئله صلح اهمیت

پاورقی:

(شعراء

۴

-

۳).

ولی از اینها صریح‌تر این آیه است: « و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله »(۳). ای پیغمبر اگر مخالفین تو طرفدار صلح بشوند و بال خودشانرا برای صلح پهن نکنند تو هم آماده صلح باش یعنی اگر آنها صلح طلب باشند تو هم صلح طلب باش. پس این آیات نیز نشان میدهد که اسلام روحش روح صلح است.

در آیه دیگر که در سوره توبه است، می فرماید: « فان اعتزلوكم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا »(۴). ای پیغمبر اگر اینها کناره گیری کردند از جنگ، و با شما نجنگیدند و اظهار صلح کردند و گفتند ما حاضریم با

پاورقی:

۱. (نساء - ۱۲۸).

۲. (بقره - ۲۰۸).

۳. (انفال - ۶۱).

۴. (نساء) - (۹۰).

در یک جای دیگر هم در قرآن درباره منافقین می گوید: « فان تولوا فخذوهم و اقتلوهم حیث وجدتموهم و لا تتخذوا منهم ولیا و لا » « نصیرا. الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق او جاؤوکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم » (۱). اگر منافقینی که با شما در جنگند فرار کنند بگیریدشان و بکشیدشان هر جا پیدا کردید، با اینها دوست نشوید و از اینها کمک نگیرید، مگر آنانکه با هم پیمانان شما متصل می شوند و حاضرند با شما هم پیمان بشوند آنها را نکشید یا کسانی که خودشان از جنگیدن خسته هستند با آنها جنگ نکنید.

ما در این صورت چهار ردیف آیات ذکر کردیم یک ردیف آیاتی بود که بصورت مطلق می گوید بجنگید که اگر ما بودیم و این آیات و آیات دیگری نبود ممکن بود بگوئیم اسلام دین جنگ است. ردیف دوم آیاتی بود که جنگیدن با

۱. (نساء) / ۹۰ - (۸۹)

۳ ماهیت جهاد دفاع است

بسم الله الرحمن الرحيم

« قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و اليوم الاخر »...

یکی از مباحثی که در این موضوع وجود دارد این است که ماهیت جهاد از نظر اسلام چیست؟ حقیقت و ماهیت جهاد چیست؟ در این جهت اختلافی میان محققین نیست که ماهیت جهاد دفاع است؛ یعنی در این جهت کسی تردید ندارد که جهاد و هر نوع قتالی و جنگی به عنوان تجاوز یعنی به عنوان جذب کردن مال و ثروت آن طرف و یا سایر نیروهای آن طرف به خود و به عبارت دیگر جنگ برای استخدام نیروهای اقتصادی یا انسانی یک قومی به هیچ وجه از نظر

اسلام روا نیست. از نظر اسلام این گونه جنگها نوعی ظلم است. جهاد فقط به عنوان دفاع و در واقع مبارزه با یک نوع تجاوز است و می تواند مشروع باشد. البته شق ثالثی هم وجود دارد که نه برای جذب و استخدام نیروها باشد و نه برای دفاع از خود یا از یک ارزش انسانی، بلکه برای بسط یک ارزش انسانی باشد که بعدا بحث خواهد شد. بنابراین در این کبرای کلی هیچ اختلافی نیست که جهاد و جنگ باید به عنوان دفاع باشد، اختلافی که هست اختلاف صغروی است یعنی اختلاف در این است که دفاع از چه؟

انواع دفاع

برخی اینجا نظرشان محدود است؛ می گویند یعنی دفاع از شخص خود، جنگ آن وقت مشروع است که انسان چه به عنوان یک فرد و چه بعنوان یک قوم و ملت بخواهد از خودش و از حیات خودش دفاع کند. پس اگر یک قومی یا یک ملتی حیاتش از ناحیه دیگری در معرض خطر قرار گرفت اینجا دفاع از حیات امری است مشروع همچنین اگر ثروتش و مالکیتش مورد تهاجم قرار گرفت باز این از نظر حقوق انسانی

حق دارد که از حق خود دفاع کند بنابر این یک فرد آنوقتی که مال و ثروتش مورد تهاجم قرار می گیرد حق دارد که از ثروت خودش دفاع کند یا یک ملت اگر یک قوم دیگری بخواهند ثروت او را تصاحب کنند و به نحوی ببرند حق دارد که از ثروت خودش دفاع کند و لو با جنگ.

اسلام می گوید: «المقتول دون اهله و عیاله شهید». یعنی کسیکه در مقام دفاع از مالش و از ناموسش کشته بشود از نظر اسلام شهید است. پس دفاع از ناموس هم مانند دفاع از جان و مال است، بلکه بالاتر است، دفاع از شرافت است، دفاع از استقلال برای یک ملت قطعاً امری مشروع است پس در صورتی که یک قوم بخواهند استقلال قوم دیگری را بگیرند و آنها را تحت قیمومیت خودشان قرار بدهند و این ملت بخواهند از استقلال خودش دفاع کند و دست به اسلحه ببرد، کاری مشروع و بلکه ممدوح و قابل تحسین انجام داده است. پس دفاع از حیات، دفاع از مال و ثروت و سرزمین، دفاع از استقلال، دفاع از ناموس، همه اینها دفاعهائی است مشروع. کسی تردید نمی کند که در این موارد دفاع جایز است و لهذا گفتیم که آن نظری که بعضی مسیحیان می گویند دین باید طرفدار

صلح باشد نه طرفدار جنگ، و جنگ مطلقاً بد است و صلح مطلقاً خوب است، حرف بی موردی است. جنگی که بعنوان دفاع باشد نه تنها بد نیست بسیار هم خوب است و جزء ضرورت‌های حیات بشر است که قرآن کریم هم باین مطلب تصریح می کند که: « لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض »(۱). یا جای دیگر می فرماید: « لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله »(۲). تا اینجا را همه تقریباً قبول دارند.

حقوق انسانیّت

یک مطلب در اینجا وجود دارد و آن این است: آیا آن چیزی که دفاع از آن مشروع است منحصر است باینکه حقوق خودی یک فرد یا حقوق خودی یک ملت از میان برود، منحصر به همین است یا در میان اموری که دفاع از آنها واجب و لازم است بعضی از امور است که اینها جزء حقوق

پاورقی:

۱. (بقره - ۲۵۱)

۲.

(حج)

-

۳۹.

فرد یا حقوق ملت خاص نیست، بلکه جزء حقوق انسانیت است، پس اگر حق انسانیت در یک موردی مورد تهاجم قرار بگیرد جنگیدن به عنوان دفاع از حقوق انسانیت چه حکمی دارد؟ آیا مشروع است یا غیر مشروع؟

ممکن است کسی بگوید دفاع از حقوق انسانیت یعنی چه؟! من فقط از حقوق فردی خودم باید دفاع کنم یا حداکثر از حقوق ملیم باید دفاع کنم، من را بحقوق انسانیت چه کار! ولی این حرف درستی نیست.

دفاع از حقوق انسانی از دفاع از حقوق فردی و قومی مقدستر است

یک سلسله چیزهاست که اینها از حقوق یک فرد و یا از حقوق یک ملت، برتر است، مقدستر است و دفاع کردن از آنها نزد وجدان بشری بالاتر است از دفاع از حقوق شخصی، و اینها همان مقدسات انسانیت است. به عبارت دیگر، ملاک تقدس دفاع این نیست که انسان باید از خود دفاع کند بلکه ملاک این است که باید از "حق" دفاع کند. وقتی که ملاک "حق" است چه فرقی است میان حق فردی و حق عمومی و

انسانی، بلکه دفاع از حقوق انسانی مقدستر است و امروزولو اسمش را نبرند، درعمل به آن اعتراف دارند.

مثلا آزادی را از مقدسات بشری به حساب می آورند. آزادی مربوط به یک فرد و یک ملت نیست. حالا اگر آزادی در جایی مورد تهاجم قرار گرفت اما نه آزادی من و نه آزادی ملت من، بلکه در یک گوشه ای از گوشه های دنیا آزادی که جزء حقوق عمومی همه انسانهاست مورد تهاجم قرار گرفته، آیا دفاع کردن از این حق انسانیت به عنوان دفاع از "حق انسانیت" مشروع است یا نه؟ اگر مشروع است پس منحصر به آن فردی که آزادی او مورد تهاجم قرار گرفته نیست، افراد دیگر و ملت‌های دیگر نیز میتوانند بلکه باید به کمک آزادی بشتابند و بجنگ سلب آزادی و اختناق بروند. در اینجا چی جواب میدهید؟ گمان نمی کنم کسی تردید بکند که مقدسترین اقسام جهادها و مقدسترین اقسام جنگها جنگی است که بعنوان دفاع از حقوق انسانیت صورت گرفته باشد.

در مدتی که الجزایریها با استعمار فرانسه می جنگیدند یکعده افراد حتی از اروپائیها در این جنگ شرکت می کردند، یا بصورت سرباز یا بصورت غیرسرباز، آیا از

نظر شما فقط الجزایریها جنگیدنشان مشروع بود چون حقوق خودشان مورد تجاوز قرار گرفته بود، پس بنا بر این فردی که از اقصی بلاد اروپا آمده بنفع این ملت وارد پیکار شده او ظالم و متجاوز است و باید باو گفت فضولی موقوف، بتو چه مربوط است، کسیکه بحقوق تو تجاوز نکرده تو چرا اینجا شرکت میکنی، یا او باید بگوید من از حق انسانیت دفاع میکنم، و حتی جهاد چنین شخصی از جهاد آن الجزایری مقدستر است چون او جنبه دفاع از خود دارد و عمل این اخلاقی تر است از عمل او و مقدستر است از عمل او؟ مسلماً شق دوم صحیح است.

آزادیخواهانی که یا حقیقتاً آزادیخواه هستند یا تظاهر میکنند بازادیخواهی و احترامی کسب کرده‌اند در میان عموم، احترام خودشانرا در میان توده مردم مدیون همین حالت هستند که خودشانرا مدافع حقوق انسانیت می‌شمارند نه مدافع حقوق فرد خودشان یا ملت خودشان یا قاره خودشان. و احیاناً آنها اگر از حدود زبان و قلم و نطق و خطابه و روشن کردن افکار بگذارند و بروند وارد میدان جنگ بشوند مثلاً طرفدار حقوق فلسطینیها یا ویتکنگ‌ها بشوند دنیا خیلی بیشتر

آنها را تقدیس میکند نه اینکه دنیا آنها را مورد حمله و هجوم قرار میدهد که بتو چه این فضولیهها، اینها بتو چه مربوط است؟! کسیکه بتو کار ندارد!

مقدسترین دفاعها

دنیا میگوید جنگیدن هر وقت که بعنوان دفاع باشد مقدس است، اگر دفاع از خود باشد مقدس است و اگر دفاع از ملت باشد مقدستر است، چون جنبه شخصی تبدیل میشود به جنبه ملی و گسترش پیدا میکند و انسان تنها از خودش دفاع نمیکند، از دیگران هم که همان افراد ملت خودش باشد دفاع میکنند، اگر از حدود ملی به حدود انسانی برسد از آنهام یکدرجه مقدستر است.

نزاع صغروی است نه کبروی

این است معنای جمله‌ای که عرض کردم که نزاع در باب جهاد، باصطلاح طلاب نزاع کبروی نیست نزاع صغروی است، یعنی نزاع در این نیست که آیا جهاد بعنوان دفاع مشروع است یا اگر دفاع هم نبود مشروع است در این کبرای

کلی هیچکس تردید ندارد که جهاد فقط و فقط بعنوان دفاع مشروع است ولی بحث سر مصداق دفاع است، بحث در صغرای این مطلب است که مصداق دفاع آیا فقط دفاع از شخص خود، حداکثر از ملت خود است؟ یا دفاع از انسانیت هم دفاع است.

امر بمعروف مصداق دفاع از حقوق انسانی است

عده‌ای میگویند و درست هم میگویند که دفاع از انسانیت هم دفاع است و لهذا کسانی که قیام میکنند بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر اینها قیامشان مقدس است، ممکن است کسی از نظر شخص خودش مورد تجاوز قرار نگیرد خیلی هم محترم و معنون باشد و همه وسائل هم برایش فراهم باشد از نظر ملت هم یعنی حقوق مادی ملت مورد تجاوز قرار نگرفته باشد ولی از نظر ایده‌های انسانی حقی مورد تجاوز قرار گرفته باشد. یعنی در جامعه‌ایکه زندگی میکند حقوق مادی آن مردم و حقوق شخصی مادی خودش مورد تجاوز نیست، اما یک امری که تعلق دارد ببشریت، یعنی بمصلحت بشریت، یعنی آنجا

که خوبیها و بدیها دو دسته میشوند و دسته خوبیها باید در اجتماع برقرار بشود و دسته بدیها باید از اجتماع برود، حالا در این شرایط اینچنین شخصی اگر دید که معروفها بجای منکرها نشسته‌اند و منکرها بجای معروفها نشسته‌اند و بعنوان امر بمعروف و نهی از منکر قیام کرد، از چی دارد دفاع میکند؟ از حق شخص خودش؟ نه، از حق اجتماع هم بمعنای حق مادی ملت خودش؟ باز هم نه، بحق مادی مربوط نیست، ولی از یک حق معنوی که به هیچ قوم و ملتی اختصاص ندارد دفاع میکند، آن حق معنوی تعلق دارد بانسانها، آیا ما این جهاد را باید محکوم بکنیم یا باید مقدسش بشماریم؟ البته باید مقدسش بشماریم چون دفاع از حقوق انسانهاست.

دفاع از آزادی امروز هم مقدس است

در مسئله آزادی شما می‌بینید امروز همانهایی هم که با آزادی مبارزه میکنند برای اینکه عمل خودشانرا موجه جلوه بدهند میگویند ما از آزادی دفاع میکنیم، چون میدانند که دفاع از آزادی مفهوم مقدسیست. اگر جنگیدن واقعا برای دفاع از آزادی باشد بحق است لهذا میایند نام تجاوز

خودشان را دفاع از آزادی میگذارند. این اذعان باین مطلب است که حقوق انسانیت هم قابل دفاع است، جنگ برای حقوق انسانیت مشروع و مفید است.

آیا توحید حق شخصی است یا حق عمومی

یک مسئله در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد و آن این که آیا توحید، اصل « لا اله الا الله »، جزء حقوق انسانیت است یا جزء حقوق انسانیت نیست؟ ممکن است کسی اینجور نظر بدهد و بگوید توحید جزء حقوق انسانیت نیست، جزء مسائل شخصی افراد و یا حداکثر جزء مسائل قومی ملت‌هاست. یعنی بنده ممکن است موحد باشم، اختیار دارم می خواهم موحد باشم، می خواهم مشرک، و وقتی موحد شدم کسی حق ندارد مزاحم من بشود چون حق شخصی من است، ولی اگر آن دیگری مشرک شد باز هم حق شخصی خودش است. یک واحد ملی در قوانین خودشان سه حالت دارند یک وقت می آیند توحید را انتخاب می کنند بعنوان یک امر رسمی و غیر موحد را نمی پذیرند، یک وقت شرک را مذهب رسمی قرار می دهند و یک وقت هم آزادی می دهند هر کسی هر جور بود میل

خودش. اگر توحید جزء قوانین ملی یک ملت قرار گرفت جزء حقوق آن ملت است، اگر نبود نه. این یکجور نظر است.

ولی یکنظر دیگر اینجا این است که توحید هم مثل آزادی جزء حقوق انسانی است. ما در مورد آزادی عقیده گفتیم که معنی حق آزادی این نیست که آزادی یک فرد از طرف دیگری مورد تهدید قرار نگیرد بلکه ممکن است از طرف خودش مورد تهدید قرار گیرد. پس اگر مردمی برای توحید و برای مبارزه با شرک بجنگند جنگشان جنبه دفاعی دارد نه جنبه استخدای و استعماری و استثمار و تجاوز.

حالا درست توجه کردید که نزاع که می گوئیم صغروی است چه معنا دارد. اینجا حتی در میان علمای اسلام هم دو نظر است، بعضیها طوری نظر داده‌اند که معنی نظرشان این است توحید جزء حقوق عمومی انسانها است پس جنگیدن بخاطر توحید مشروع است، چون دفاع از حق انسانیت است، مثل جنگیدن برای آزادی ملتی دیگر است. ولی عده دیگر طوری نظر میدهند که معنی حرفشان این است که توحید جزء حقوق فردی و یا حقوق ملی ملت‌هاست و بحقوق انسانی مربوط نیست پس بنابر این کسی حق ندارد بخاطر توحید مزاحم

فرد دیگر بشود. کدامیک از اینها درست است؟

اموری که طبعا اجباربردار نیست

ما حالا نظر خودمانرا عرض میکنیم ولی قبل از اینکه نظر خودمانرا عرض بکنیم یک مطلب دیگر را باید بگوئیم که شاید این دو نظر بحسب نتیجه یکی بشود و آن این است که بعضی از مسائل اکراه بردار و اجباربردار است ولی بعضی از مسائل دیگر خودش فی حد ذاته اجبار بردار نیست طبیعتش این است که باید اختیاری باشد.

مثلا فرض کنید بیماری خطرناکی پیدا شده میخواهند واکسنی تزریق بکنند اینجا افراد را میشود مجبور کرد که بیایند واکسن بزنند حتی اگر کسی حاضر نشد بیایند بزور دست و پایش را ببندند و هر چقدر بخواهد دست و پا بزند و لو در حال بیهوشی آمپول را باو تزریق کنند. این کار اجباربردار است.

تربیت اجبار بردار نیست

ولی بعضی از چیزها است که اجباربردار نیست و جز از طریق اختیار و انتخاب امکان ندارد، مثلا تزکیه نفس، تربیت عالی اینچنین است اگر بخواهیم مردمی را بنحو عالی تربیت

کنیم یعنی بنحوی تربیت کنیم که این مردم فضیلت‌ها را بعنوان اینکه فضیلت است بپذیرند و انتخاب نکنند و بدیها را بعنوان اینکه بد است و نقص در انسانیت است اجتناب کنند یعنی از دروغ تنفر داشته باشند و برای راستی احترام و اهمیت قائل باشند این کار بزور شلاق نمیشود.

به زور شلاق می‌شود نگذاشت کسی دزدی بکند ولی با زور شلاق نمیشود روح کسی را امین کرد و الا اگر اینجور میبود اگر کسی مثلا احتیاج داشت باینکه تهذیب نفس بشود و شخصیت اخلاقیش خیلی عالی بشود خوب میبردندش یکصد شلاق به او می‌زدند بعد می‌آوردند تربیتش عالی میشد، یعنی در مسئله پرورش بجای همه چیز فقط شلاق میزدند و میگفتند برای اینکه این آقا در عمرش هرگز دروغ نگوید و از دروغ گفتن بدش بیاید یکصد ضربه شلاق باو بزنی که بعد از شلاق خوردن از دروغ گفتن تنفر داشته باشد.

همچنین است دوست داشتن، آیا میشود کسی را با ضرب شلاق وادار کرد کسی دیگری را دوست داشته باشد؟ مهر با زور قابل تحمیل نیست. این‌ها را میگویند امریکه زورپذیر نیست اگر تمام نیروهای عالم را جمع بکنند و

بخواهند محبتی را بزور در دل کسی قرار بدهند یا محبتی را بزور از دل کسی بیرون بکشند ممکن نیست.

ایمان زوربردار نیست

حالا که این مطلب را دانستید عرض میکنم مسئله ایمان قطع نظر از اینکه آیا از حقوق انسانی است یا نه، خودش بطبع خودش زوربردار نیست. فرضاً ما بخواهیم بازور، ایمان بوجود بیاوریم خود ایمان با زور درست شدنی نیست، ایمان یعنی اعتقاد و گرایش، ایمان یعنی مجذوب شدن بیک فکر و پذیرفتن یک فکر. مجذوب شدن به یک فکر دو رکن دارد یک رکنش جنبه علمی مطلب است، که فکر و عقل انسان بپذیرد، یک رکن دیگر جنبه احساساتی آن است که دل انسان گرایش داشته باشد و هیچ کدامش در قلمرو زور نیست، نه جنبه فکریش، زیرا فکر تابع منطق است اگر به یک بچه‌ای یک مسئله ریاضی را بخواهند یاد بدهند باید از راه منطق یاد بدهند تا اعتقاد پیدا کند. با شلاق نمیشود او را یاد داد، یعنی شلاق که بزنند او فکرش قبول نمیکند، جنبه گرایشی و احساساتی و محبتی هم همین جور است.

آزادی را میشود بزور داد ولی ایمان و آزادیخواهی را، نه

بنابر این، این تفاوت میان توحید - و لو توحید را از حقوق انسانها بدانیم - با غیر توحید، مثلاً آزادی، وجود دارد. آزادی را بزور میشود داد بمردم زیرا جلوی متجاوز را بزور میتوان گرفت، طبعاً اینها آزادند، پس ملتی را میشود بازور آزاد کرد چون بازور جلوی متجاوز گرفته میشود، ولی آزادی و روح آزادیخواهی را نمیشود به زور تحمیل کرد. نمیتوانیم با زور معتقد بکنیم بچیزی و ایمان به چیزی را در دل او بازور بوجود آورد بیاوریم. این است معنی « لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ». در دین اکراه و اجبار نیست. اینکه قرآن میگوید در دین اجبار نیست نمیخواهد بگوئید دین را میشود با اجبار تحمیل کرد ولی با اینکه میشود با اجبار تحمیل کرد شما تحمیل نکنید بگذارید مردم بدون اجبار دیندار باشند، بلکه از این باب است که دین را با اجبار نمیشود تحمیل کرد. آنکه با اجبار تحمیل بشود دین نیست.

قرآن در جواب آن عده اعراب بدوی که تازه اسلام اختیار

کرده بودند بدون اینکه ماهیت اسلام را درک کنند و بدون اینکه اسلام در دلشان نفوذی پیدا کرده باشد و آمده بودند دعوی ایمان میکردند می گوید: « قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم »(۱). اعراب در اصطلاح قرآن یعنی بادیه نشینها، بادیه نشینان آمده اند اظهار میدارند که ما ایمان آورده ایم، به آنها بگو که شما ایمان نیاورده اید، شما بگوئید " اسلمنا " اسلام آورده ایم یعنی بگوئید اقرار لفظی به اسلام کرده ایم ما کاری کردیم که حکم ظاهری یک مسلمان را داریم یعنی شهادتین را بر زبان جاری کردیم پس در جمع مسلمین هستیم و حقوقمان با حقوق مسلمین دیگر مساوی است، اما آنکه نامش ایمان است در شما پیدا نشده. « و لما یدخل الایمان فی قلوبکم ». هنوز ایمان در دل شما نفوذ نکرده. میخواهد بگوید ایمان مربوط به دل است. مؤید دیگر برای مدعای ما اینست که اسلام در اصول دین تقلید را جایز نمی داند و ضرورتاً تحقیق را لازم پاورقی:

۱. (حجرات - ۱۴).

۲. می شمارد. اصول دین مربوط است به عقیده و ایمان پس معلوم می شود نظر اسلام اینست که ایمان از روی فکر آزاد تحصیل می شود از فکر غیرآزاد اعم از اینکه در اسارت تقلید باشد و یا تحت زور و جبر باشد ایمان و عقیده‌ای که اسلام طالب آن است حاصل نمی شود.

حالا که این مطلب را دانستیم می‌بینیم دو نظری که محققین اسلامی دارند در اینجا به هم نزدیک میشود یک‌کعبه نظرشان این بود که توحید جزء حقوق انسانیت است و از حقوق انسانیت مطلقا میشود دفاع کرد پس از توحید میشود دفاع کرد پس می شود با قومی به خاطر توحید جنگید عده دیگر جوری نظر دارند که معنای حرفشان این است که نه صرفا به خاطر توحید نمی توانیم بجنگیم اگر یک ملتی مشرکند نمی توانیم با آنها بجنگیم.

جنگ برای رفع مانع از ایمان و توحید

با این بیانی که عرض کردم این دو بیان بهم نزدیک میشود چون ما حتی اگر توحید را از حقوق انسانی بدانیم باز نمیتوانیم با ملت دیگر بجنگیم برای تحمیل عقیده توحید،

چون خودش فی حد ذاته تحمیل پذیر نیست بله یک چیز دیگر هست و آن این است
اگر ما توحید را جزء حقوق انسانها دانستیم ممکن است اگر مصلحت انسانیت ایجاب بکند
و اگر مصلحت توحید ایجاب بکند ما با قومی مشرک میتوانیم بجنگیم نه بخاطر این که
توحید را بانها تحمیل بکنیم و ایمان را بانها تحمیل بکنیم چون توحید و ایمان تحمیل
شدنی نیست. با مشرکین میتوانیم بجنگیم بخاطر اینکه ریشه فساد را اساسا بکنیم ریشه
کن کردن مبدأ عقیده شرک با زور یک مطلب است و تحمیل عقیده توحید مطلب دیگر.
بنابر نظر کسانیکه توحید را جزء حقوق شخصی و حداکثر حقوق ملی میدانند میگویند این
کار جایز نیست، اغلب طرز تفکر اروپائیها که در میان ما هم سرایت کرده همین است.
اروپائیان به اینجور مسائل بعنوان یک سلسله مسائل شخصی و مسائل غیرجدی در زندگی
نگاه میکنند مثل تقریباً رسوم که هر ملتی حق دارد هر رسمی برای خودش میخواهد
انتخاب بکند پس و لو بعنوان قطع ریشه فساد - حق نداریم با شرک مبارزه کنیم. زیرا
شرک فساد نیست، توحید یک مسئله شخصی است

ولی اگر توحید را یک مسئله عمومی و جزء حقوق انسانی و از شرایط سعادت عموم بشر دانستیم جنگ ابتدائی با مشرک بعنوان حریم توحید و دفاع از توحید و بعنوان قطع ریشه فساد جایز است، گو اینکه بعنوان تحمیل عقیده توحیدی جایز نیست.

جنگ برای آزادی دعوت و رفع مانع از تبلیغ

حالا از اینجا ما وارد یک مطلب دیگر می شویم و آن مطلب این است، آیا جنگیدن برای آزادی دعوت جایز است و یا جایز نیست؟ جنگیدن برای آزادی دعوت یعنی چه؟ یعنی ما می گوئیم که ما باید آزاد باشیم که عقیده و فکر خاصی را در میان هر ملتی تبلیغ کنیم، تبلیغ نه به معنای امروزی که پروپا کاند کردن است بلکه به این معنی که بیان کنیم. چه به عنوان اینکه ما آزادی را یک حق عمومی و انسانی بدانیم و چه بعنوان اینکه توحید را یک حق عمومی انسانی بدانیم و یا به عنوان اینکه هر دو را یک حق عمومی انسانی بدانیم این امر جایز است. حالا اگر مانعی برای دعوت ما پیدا شود، ببینیم یک قدرتی آمده مانع می شود و می گوید من بشما اجازه

نمی‌دهم، شما می‌روید افکار این مردم را خراب می‌کنید، میدانید که غالب حکومتها فکر خراب را آن فکری میدانند که اگر پیدا بشود مردم مطیع این حکومتها دیگر نیستند، آیا با حکومتها که مانع نشر دعوت در میان ملتها هستند جایز است جنگیدن تا حدیکه اینها سقوط بکنند و مانع نشر دعوت از میان برود یا نه؟

بله این هم جایز است این هم باز جنبه دفاع دارد اینهم جزء آن جهادهائی است که ماهیت آن جهادها در واقع دفاع است.

مقیاس حقوق شخصی و حقوق عمومی

ما تا اینجا ماهیت جهاد را تشریح کردیم. فقط یک مسئله باقی ماند که از نظر ما آیا توحید جزء حقوق عمومی انسانها است یا جزء حقوق فردی و یا حداکثر حقوق ملی؟ باید ببینیم مقیاس حقوق عمومی انسانی و مقیاس حقوق فردی و شخصی چیست. انسانها در بعضی مسائل با همدیگر مشترکند همه انسانهای روی زمین در خیلی چیزها مثل همدیگر هستند در خیلی چیزها هم با همدیگر اختلاف دارند.

اختلافها به قدری زیاد است که حتی دو فرد نمی شود پیدا کرد که از همه جهت مثل یکدیگر باشند همین جوری که دو فرد نمی شود که از نظر اندام و شکل صددرصد مثل هم باشند. شما دو فرد نمی توانید پیدا کنید که از نظر خصائص روحی صددرصد مثل هم باشند. مصالحی که مربوط است به جهات مشترک انسانها اینها حقوق عمومی است. آزادی یعنی اینکه مانع برای بروز استعدادهای کلی افراد بشر وجود نداشته باشد و این مربوط به همه انسانها است. آزادی برای من همان قدر ارزش دارد که برای شما ارزش دارد، برای شما همان قدر ارزش دارد که برای دیگری ارزش دارد. اما من و شما با همدیگر در خیلی چیزها فرق داریم آنها را "سلیقه" می نامیم چون اختلافات شخصی است همین طور که رنگ و شکل ما با همدیگر فرق دارد، سلیقه‌ها هم فرق میکنند، من در رنگ لباسها یک رنگی را می‌پسندم و شما رنگ دیگر را، من در دوخت لباس یکدوخت را بیسندم شما دوخت دیگر را، من یک شهر را برای زندگی بهتر می‌پسندم شما شهر دیگری را، من یک محلی را بهتر می‌پسندم شما محل دیگر را، من یک نوع زینت در اطاقم ترتیب می‌دهم شما نوع دیگری را، من یک رشته را برای

تحصیل انتخاب می کنم شما یک رشته دیگر را، اینها مسائل شخصی است، در مسائل شخصی هیچکس نباید مزاحم فرد دیگر بشود و لهذا هیچ کس حق ندارد در انتخاب همسر فرد دیگر را مجبور بکند چون جزء مسائل شخصی است هر کسی که از نظر سلیقه در انتخاب همسر یک سلیقه مخصوص به خود دارد اسلام هم می گوید هیچ کس را نباید مجبور کرد در انتخاب همسر چون جزء مسائل شخصی است. فرنگیها که می گویند از نظر توحید و ایمان نباید مزاحم کسی شد از اینجهت است که فکر می کنند اینها جزء امور خصوصی و سلیقه‌ای و ذوقی و فردی و شخصی است. انسان در زندگی به یک چیزی باید سرگرم باشد که اسمش ایمان است مثل امور هنریست یک کسی از حافظ خوشش می آید یک کسی از سعدی خوشش می آید یک کسی از مولوی خوشش می آید یکی از خیام خوشش می آید یکی از فردوسی خوشش میاید دیگر نباید مزاحم کسی شد که سعدی را دوست دارد که تو چرا سعدی را دوست داری، من حافظ را دوست دارم، تو هم حتماً بایستی حافظ را دوست داشته باشی. می گویند دین هم همین جور است یک کسی اسلام را دوست دارد، یک کسی مسیحیت را دوست دارد، یک کسی زردشتیگری را دوست دارد یک کسی هم هیچ یک از اینها را

دوست ندارد، نباید مزاحم کسی شد. اینها از نظر فرنگیها به اصل زندگی مربوط نیست، بخط مشی انسان مربوط نیست، آنها اصلا طرز تصورشان و طرز تفکرشان در دین با طرز تصور ما فرق می کند. دینی که مثل دینهای آنها باشد همین جور هم باید بود ولی از نظر ما، دین یعنی صراط مستقیم، یعنی راه راست بشری، بی تفاوت در مسئله دین بودن، یعنی در راه راست بشریت بی تفاوت بودن. ما می گوئیم توحید با سعادت بشری بستگی دارد، مربوط به سلیقه شخصی نیست مربوط به این قوم و آن قوم نیست پس حق با همان کسانی است که توحید را جزء حقوق بشریت می شمارند. اگر هم ما میگوئیم جنگ برای تحمیل توحید جایز نیست نه بخاطر این است که این از اموریست که نباید از آن دفاع کرد، نه بخاطر این است که از حقوق انسانیت نیست، بخاطر این است که خودش فی حد ذاته قابل اجبار نیست که قرآن هم گفته: « لا اکراه فی الدین ». و الا واقعا جزء حقوق انسانیت است.

آزادی فکر یا آزادی عقیده

یک مسئله دیگر هم اینجا است و آن اینکه در مورد آزادی عقیده فرق است میان " آزادی فکر " و میان " آزادی عقیده ". فکر منطق است، انسان یک قوه‌ای دارد به نام قوه تفکر که در مسائل می تواند حساب بکند و انتخاب بکند بر اساس تفکر و منطق و استدلال ولی عقیده به معنی بستگی و گره خوردگی است. ای بسا عقیده‌هایی که هیچ مبنای فکری ندارد صرفاً مبنایش تقلید است، تبعیت است، عادت است، حتی مزاحم آزادی بشر است آنچه که از نظر آزادی بحث می کنیم که باید بشر در آن آزاد باشد فکر کردن است اما اعتقادهایی که کوچکترین ریشه فکری ندارد فقط یک انعقاد و یک انجماد روحی است که نسل بنسل آمده است آنها عین اسارت است و جنگیدن برای از بین بردن این عقیده‌ها جنگ در راه آزادی بشر است نه جنگ علیه آزادی بشر، آن کسی که آمده در مقابل یک بت که خودش ساخته بدست خودش از او حاجت می خواهد این به تعبیر قرآن از یک حیوان خیلی پست‌تر است. یعنی عمل این آدم کوچکترین مبنای فکری ندارد یک ذره اگر فکرش تکان بخورد این کار را

نمی‌کند، این فقط یک انعقاد و انجماد است که در دلش و در روحش پیدا شده و ریشه‌اش تقلیده‌های کور کورانه است. این را باید به زور از این زنجیر درونی آزاد کرد تا بتواند فکر بکند. بنابر این کسانی که آزادی تقلید و آزادی زنجیرهای روحی را به عنوان آزادی عقیده تجویز می‌کنند اشتباه می‌کنند آن‌که ما طرفداریم بحکم آیه « لا اکره فی الدین » «آزادی فکر است نه آزادی عقیده. باز هم در این باره بحث می‌کنیم.

۴ نتیجه

بسم الله الرحمن الرحيم

« قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و اليوم الاخر »

بحث ما درباره جهاد اسلامی بود. سه مطلبی هست که امشب باید برایتان عرض بکنم که یکی جنبه تفسیری و باصطلاح قرآنی دارد و یکی دیگر از بحثهای عقلی است، بحث سوم هم داریم که هم جنبه قرآنی دارد و هم جنبه تاریخی. اما آن بحثی که قرآنی است مربوط بایات جهاد است که قبلا عرض کردیم که در آیات جهاد بعضی از آیات است که باصطلاح علمای اصول، مطلقند و بعضی دیگر آیات مقید. مقصود از آیات مطلق یعنی آیاتی که بدون هیچ قید و شرطی

فرمان جهاد با مشرکین و یا اهل کتاب را صادر کرده آیات مقید یعنی آیاتی که با شرایط بالخصوصی فرمان داده است مثلاً گفته است که اگر آنها با شما می‌جنگند و یا در حال جنگیدن و یا شما بیم آنرا دارید و قرائتی در دست دارید که آنها تصمیم بجنگیدن با شما را دارند با آنها بجنگید. حالا چه باید کرد آن آیات مطلق را باید بگیریم یا آیات مقید را؟ عرض کردیم که از نظر علمای فن شناختن محاورات که قسمتی از آن در علم اصول بحث می‌شود میان مطلق و مقید تعارضی وجود ندارد تا بگوئیم آیا این آیات را باید بگیریم یا آن آیات را، بلکه اگر ما باشیم و یک مطلق و یک مقید بایستی آن مقید را قرینه توضیحی برای آن مطلق بگیریم پس بنابر این طبق این بیان ما باید مفهوم جهاد را همان بدانیم که آیات مقید بیان کرده است، یعنی آیات قرآن جهاد را بدون قید و شرط واجب نمیداند، در یک شرائط خاصی واجب میداند این مقدار را به یک بیان دیگر قبلاً عرض کرده بودیم.

آیا آیات جهاد ناسخ و منسوخند

بعضی از مفسرین آمده‌اند مسئله ناسخ و منسوخ را در

اینجا طرح کرده‌اند یعنی گفته‌اند که در بسیاری از آیات قرآن همانطور که شما می‌گوئید جنگیدن با کافران را مشروط کرده است ولی در بعضی از آیات دیگر آمده همه آن دستورات را یکجا نسخ کرده بنابر این در اینجا صحبت از ناسخ و منسوخ است آیات اول برائت که فرمان جهاد را به طور کلی می‌دهد و تبری می‌جوید از مشرکین و یک مهلت برای مشرکین مقرر میکند و بعد از آن مهلت می‌گوید دیگر اینها حق ندارند باقی بمانند، بکشید اینها را، در حصارشان قرار بدهید، و در کمینشان بنشینید این آیات که سال نهم هجری هم آمده است تمام دستوره‌های گذشته را یک جا نسخ کرده است. آیا این حرف درستی است؟

این حرف حرف نادرستی است. به چه دلیل؟ به دو دلیل، یک دلیل این است که ما در یکجائی می‌توانیم یک آیه‌ای را ناسخ آیه‌ای دیگر بدانیم که درست بر ضد او باشد مثلاً اگر فرض کنید که یک آیه بیاید بگوید که اصلاً با مشرکین نجنگید، آنگاه یک آیه دیگری بیاید اجازه بدهد که بعد از این بجنگید خوب این معنایش این است که آن دستوری که ما قبلاً داده‌ایم آن دستور را لغو کردیم و یک دستور ثانوی به جای آن

آوردیم. معنی ناسخ و منسوخ این است که دستور اول لغو بشود و یک دستور ثانوی به جای آن بیاید پس دستور دوم باید جوری باشد که صد درصد بر ضد دستور اول باشد که بشود این دومی را لغو آن تلقی کرد اما اگر دومی و اولی مجموعشان با یک دیگر قابل جمع باشند یعنی یکیشان توضیح دهنده دیگری باشد اینجا که ناسخ و منسوخ ندارد که بگوئیم یکی برای لغو دیگری آمده است.

آیات سوره براءت جوری نیست که بگوئیم لغو آیاتی است که قبلا آمده و جهاد را مشروط کرده است، چرا؟ چون همین سوره براءت هم وقتی که ما تمام آن آیات را با یکدیگر می خوانیم می بینیم که در مجموع می گوید، به این دلیل با این مشرکان بجنگید که اینها به هیچ اصل انسانی، به وفای به عهد، که یک امری فطری و وجدانی است و حتی اگر یک قومی قانون هم نداشته باشند بحکم فطرتشان درک می کنند که به پیمان باید وفادار بود، پایبند نیستند با آنها اگر پیمان هم ببندید و فرصت ببینند نقض می کنند اینها هر لحظه فرصت پیدا کنند که شما را محو و نابود کنند محو و نابود می کنند. حالا اینجا عقل چه می گوید؟ می گوید اگر شما درباره قومی

قرائنی بدست آوردید که اینها درصدد هستند که در اولین فرصت شما را از بین ببرند آیا می گوید صبر کن که او اول تو را از بین ببرد بعد تو او را از بین ببر! اگر ما صبر کنیم او ما را از بین می برد. امروز هم در دنیا حمله‌ای را که مبتنی بر قرائن قطعی می باشد که حمله کننده تشخیص داشته باشد که آن طرف تصمیم دارد حمله بکند اگر این پیشدستی بکند و به او حمله بکند همه می گویند جایز است، کار صحیحی کرده نمی گویند درست است که تو می دانستی و خبرهای قطعی به تو رسیده بود که مثلا در فلان روز دشمن حمله می کند ولی تو حق نداشتی امروز حمله بکنی تو باید صبر می کردی و دستها را روی همدیگر می گذاشتی تا حمله‌اش را بکند بعد تو حمله کنی!

قرآن در همین آیات سوره براءت که شدیدترین آیات قرآن است در موضوع جهاد می گوید: «کیف و ان یظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمہ یرضونکم بافواہم و تابی قلوبہم» (۱).

پاورقی:

۱. (توبه - ۸).

می گوید اینها اگر فرصت پیدا کنند، به هیچ پیمانی و به هیچ تعهدی وفادار نیستند هر چه که می گویند به زبان می گویند و دلشان برخلاف است بنابر این، این آیات چنان هم مطلق نیست که شما گمان کردید در واقع می گوید در این زمینه که شما احساس خطر از ناحیه دشمن می کنید دیگر در اینجا دست روی دست گذاشتن و تأخیر انداختن کار غلط است پس بنابر این این آیات بر ضد آن آیات نیست تا ما این را ناسخ بدانیم. این یک مطلب و یک دلیل بر اینکه این آیات ناسخ نیست.

اصل ما من عام الا و قد خص

دلیل دوم مطلبی است که آن را علمای اصول گفته‌اند که اگر بتوانم برایتان توضیح بدهم می توانم مطلب خود را درباره این آیه گفته باشم. می گویند: ما من عام الا و قد خص. یعنی هیچ قانونی نیست مگر اینکه یک نوع استثنا برمی‌دارد، راست هم هست، بما می گویند روزه بگیرید و می گویند مسافر شدی روزه نگیر، مریض شدی روزه نگیر، در نماز همین جور، در غیر نماز

همین جور، می گویند هیچ عامی نیست مگر اینکه استثنا دارد، به خود همین قاعده هم، که هیچ عامی نیست مگر اینکه استثنا خورده، استثنا خورده، یعنی بعضی از عامها است که واقعا استثنا نخورده و استثنا نمی پذیرد.

مقصود این است که بعضی از امور است که ابا دارد از تخصیص یعنی ابا دارد از استثنا، آهنگ این عموم آهنگی است که نمیتواند استثنا بپذیرد، مثلا در قرآن آمده است: « و ان تشکروا یرضه لکم »(۱). اگر شاکر الهی باشید خدا می پسندد. این کلی استثنا نمی پذیرد، یعنی ممکن نیست یک وقت انسانی واقعا شاکر باشد ولی خدا نپسندد نه این دیگر چیزی نیست که در یک مورد بالخصوص طور دیگر باشد مگر اینکه شکر نباشد.

حالا در باب ناسخ و منسوخ هم همین جور است، بعضی از آهنگهاست که اساسا نسخ پذیر نیست چون نسخ معنایش این است که منسوخ یک امر موقت است یعنی آهنگ آهنگی است که موقت بودن را نمی پذیرد، این اگر باشد باید

پاورقی:

۱. (زمر) - (۷).

مثلا اگر در قرآن وارد شده که: « لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين » (۱). یعنی متجاوز نباشید که خدا تجاوزکاران را دوست نمی دارد. اینجا یک عمومی دارد از نظر افراد و یک استمراری دارد از نظر زمان. آیا این عام را ما می توانیم استثنا برایش قائل شویم بگوئیم خدا ظالم را دوست نمی دارد مگر بعضی از ظالمان را؟! یعنی قدوسیت الوهیت از یک طرف و پلیدی ظلم از طرف دیگر چیزی نیست که قابل جوش خوردن باشد که بگوئیم خدا تجاوزکنندگان را دوست نمی دارد مگر آقای فلانکس و آقای فلانکس را. این عام " مگر " نمی پذیرد این مثل روزه گرفتن نیست که می گویند آقا روزه بگیر " مگر " اینکه این چنین باشی. خوب ممکن است در یک شرایطی انسان روزه نگیرد اما ظلم چیزی نیست که بگوئیم در یک شرائطی ظلم بکن در یک شرایطی ظلم نکن هر جا که ظلم باشد نباید کرد از هر که می خواهد باشد از پیغمبر خدا ظلم ناستوده است، مثل معصیت و نافرمانی است خدا هیچ معصیتکاری را

پاورقی:

۱. (بقره - ۱۹۰).

دوست نمی دارد، نمی شود گفت مگر پیغمبرانش، نه پیغمبرانش هم نمی شود، اگر پیغمبران هم العیاذ بالله معصیت بکنند خدا آنها را هم دوست نمی دارد. فرق پیغمبر و غیر پیغمبر در این است که او معصیت نمی کند و دیگری معصیت می کند نه آنکه او معصیت می کند و خدا در عین اینکه او معصیت می کند باز هم دوستش دارد. این را می گوئیم عامی که تخصیص و استثنا نمی پذیرد.

از نظر زمان هم همین جور است. آیا می شود گفت که این یک قانونی است که مخصوص یک زمان است در یک زمان معین خدا متجاوزان را دوست ندارد ولی ده سالی که بگذرد خدا این حکم را لغو می کند می گوید ما از این به بعد متجاوزان را دوست می داریم؟ این آهنگ آهنگی نیست که نسخ پذیرد.

ما در آیات جهاد می بینیم قرآن با چنین آهنگی وارد شده است: « و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان الله لایحب المعتدین(۱) ». با آنانکه با شما می جنگند، با آنانکه بنوعی تجاوز دست زده اند بجنگید، ولی شما متجاوز نباشید، با پاورقی:

۱. (بقره - ۱۹۰).

متجاوز جنگیدن تجاوز نیست، ولی با غیر متجاوز جنگیدن تجاوز است و جایز نیست، با متجاوز بجنگید تا تجاوز بوجود نیاید اما اگر با غیر متجاوز بجنگید خودتان متجاوزید. این دیگر امری نیست که نسخ پذیر باشد. مثلاً می شود در یک مدتی اجازه جهاد و دفاع ندهد و بگوید به خاطر مصلحتی مدتی صبر کنید، تحمل کنید، بعد دستور جهاد بدهد، یعنی دستور صبر را لغو کند برای اینکه برای مدت موقت بوده. این دستور را که لغو می کند معنایش این است که آن را از اول موقت قرار داده است.

دفاع از ارزشهای انسانی

بنابر این قرآن جهاد را منحصر و منحصر نوعی دفاع میداند و تنها درمورد یک تجاوزی که وقوع پیدا کرده باشد اجازه می دهد. ولی در جلسه پیش گفتیم نمی توان جهاد برای بسط ارزشهای انسانی را ولو در خطر نیفتاده باشد محکوم کرد؛ و نیز گفتیم مساله تجاوز مفهوم عامی است، یعنی تجاوز لازم نیست تجاوز به جان انسان باشد، لازم نیست به مال باشد، لازم نیست تجاوز به ناموس باشد، لازم نیست تجاوز به سرزمین

باشد، حتی لازم نیست تجاوز به استقلال باشد، لازم نیست تجاوز به آزادی باشد، اگر یک قوم به ارزشهایی که آن ارزشها ارزش انسانی به شمار می رود تجاوز کند باز تجاوز است. می خواهم برایتان یک مثال ساده‌ای عرض بکنم: در زمان ما مساعی زیادی بکار برده می شود برای اینکه ریشه بعضی از بیماریها کنده بشود. هنوز علل اساسی بعضی از بیماریها کشف نشده است مثل سرطان، و قهرا راه علاج و چاره هنوز بدست نیامده، ولی فعلا یک سلسله داروهائی هست که از این داروها مردم برای مدت موقت برای تأخیر اثر این بیماریها هم که شده استفاده می کنند اگر ما فرض کنیم که مؤسسه‌ای علاج یک بیماری را کشف کرد، آن مؤسسه‌ای که از وجود این بیماری استفاده می کنند و آن کارخانه‌هایی که داروهائی می سازند که فقط برای این بیماری به درد می خورد، اگر این بیماری نباشد آنها چه بسا میلیونها یا میلیاردها دلار صدمه می خورند اینها برای اینکه بازارشان از میان نرود، بازارشان خراب نشود بخواهند این کشفی که برای انسانها این قدر عزیز است از بین ببرند، افرادش را از بین ببرند، فرمولهای کشف شده را از بین ببرند که کسی نفهمد چنین چیزی هست،

حالا آیا باید از یک چنین ارزش انسانی دفاع کرد یا نه؟ آیا ما می توانیم بگوئیم: به جان ما و به مال ما که کسی حمله نکرده، به ناموس ما و به استقلال ما و به سرزمین ما که کسی کاری نداشته یک بابائی در یک گوشه دنیا یک کشفی کرده، یک بابائی دیگر هم دارد آنها را از بین می برد به من چه؟ نه، اینجا جای به من چه نیست اینجا یک ارزش انسانی است که در معرض خطر قرار گرفته است، تجاوز به یکی از ارزشهای انسانی صورت گرفته است، بنابر این ما اگر این جا در مقام معارضا و جنگ برآئیم اینجا ما متجاوزیم؟ نه نیستیم بلکه بر ضد

تجاوز قیام کرده و با متجاوز جنگیده ایم.

پس اینکه عرض می کنیم که موضوع جهاد دفاع است، مقصودمان دفاع به معنی محدود نیست که آقا اگر به تو کسی با شمشیر و توپ و تفنگ حمله کرد دفاع کن، نه به تو یا بیکی از ارزشهای مادی زندگی تو، و یا یکی از ارزشهای معنوی زندگی تو و خلاصه اگر به چیزی که برای بشریت عزیز و محترم است و از شرایط سعادت بشریت به شمار می رود، تجاوز شود دفاع کن.

بحث قبلی ما اینجا زنده می شود که آیا مسئله توحید جزء

مسائل شخصی و فردی و سلیقه‌ای افراد است یا جزء ارزشهای انسانی است اگر ارزش انسانیت است که باید از آن دفاع شود پس اگر در یک قانون آمده باشد که از توحید باید بعنوان یک ارزش انسانی دفاع کرد معنایش این نیست که تهاجم جایز است، معنایش این است که توحید یک ارزش معنوی است و دایره دفاع هم آنقدر وسیع است که شامل اینجور ارزشهای معنوی می شود.

بله در عین حال مطلبی که گفتیم دو مرتبه تکرار می کنیم اسلام نمی گوید برای اینکه توحید را تحمیل کنید بجنگید چون تحمیل شدنی نیست، چون ایمانست، ایمان را باید تشخیص داد و انتخاب کرد. تشخیص که زوری نمی شود، انتخاب هم زوری نمی شود، لا اکراه فی الدین یعنی شما کسی را مجبور نکنید، یعنی ایمان اجبار بردار نیست. اما معنی لا اکراه فی الدین این نیست که شما از حوزه توحید هم دفاع نکنید و اگر دیدید لاله الا الله از طرف مردمی به خطر افتاده است شما این خطر را دفع نکنید.

آزادی "عقیده" یا "تفکر"؟

ولی اینکه دین نباید افراد تحمیل بشود و مردم باید در انتخاب دین آزاد باشند یک مساله است، و اینکه "عقیده" به اصطلاح امروز آزاد است مساله دیگری است. به عبارت دیگر تفکر و انتخاب آزاد است یک مطلب است، و اما عقیده آزاد است مطلب دیگر است. بسیاری از عقیده ها و اعتقادات مبنای فکری دارد یعنی بسیاری از اعتقادات را انسان تشخیص داده و انتخاب کرده است. دلبستگی و عقد قلبی که در انسان پیدا می شود، در بسیاری از موارد ناشی از تشخیص و انتخاب است. اما آیا همه عقاید بشر مبنی بر فکرو تشخیص و انتخاب است؟ و یا اکثر عقاید بشر یک بستگیها و انعقادهای روحی است که هیچ مبنای فکری ندارد، مبنای عاطفی دارد، مثل آنچه قرآن در باب تقلید نسلهای بعد از نسلهای پیشتر طرح می کند: انا وجدنا ابائنا علی امه و انا علی اثارهم مقتدون(۱). که قرآن خیلی روی این مطلب تکیه کرده؛ و همچنین است عقایدی که با پیروی از اکابر صورت می گیرد. اساساً آزادی

پاورقی:

۲۳

/

زخرف

۱.

جزیه

مسئله دیگری که در پایان بحث باید طرح کنیم مسئله " جزیه " است. در متن آیه کریمه آمده است که با اهل کتاب (مطلقاً یا آنانکه ایمانشان حقیقی و واقعی نیست) بجنگید تا آنگاه که جزیه بدهند. جزیه چیست؟ آیا جزیه یعنی باج دادن و باج گرفتن؟ آیا مسلمانان که در گذشته جزیه می گرفتند در واقع و نفس الامر باج می گرفتند؟ باج به هر شکل باشد زور است و ظلم است و خود قرآن ظلم را به هر شکل و به هر صورتی نفی می کند. جزیه از ماده جزا است، جزا در لغت

عرب هم در مورد پاداش بکار برده می شود. هم در مورد کیفر، اگر اینجا جزیه جزای کیفری باشد می شود کسی ادعا بکند که این مفهومش همان باج گرفتن است ولی اگر مفهومش پاداش باشد - که هست - موضوع عوض می شود.

قبلا گفتیم که بعضیها ادعا کرده اند که اساسا جزیه لغت معرب است، نه عربی، و فارسی هم هست، معرب کلمه " گزیه " است و گزیه لغتی فارسی است و این همان مالیات سرانه ای بوده است که برای اولین بار انوشیروان در ایران وضع کرد، وقتی که این لغت آمد در میان اعراب طبق قاعده معمول گاف تبدیل به جیم شد و عربها به جای گزیه گفتند جزیه پس جزیه مفهومش مالیات است و بدیهی است که مالیات دادن غیر از باج گرفتن است. خود مسلمین نیز باید انواعی مالیات بدهند. چیزی که هست شکل مالیات اهل کتاب با مالیاتی که مسلمین می پردازند فرق می کند ولی این نظر نظریست که متکی بر یک دلیل نیست بعد هم ما به لغت کار نداریم ریشه لغویش هر چه می خواهد باشد ما باید از روی احکامی که اسلام در مورد جزیه وضع کرده است ببینیم ماهیت آن چیست؟

آیا جزیه پاداش است یا کیفر؟

به عبارت دیگر ما باید ببینیم اسلام که جزیه می گیرد بشکل پاداش می گیرد یا به شکل باج اگر در مقابل جزیه تعهدی می سپارد و خدمتی به آنها می کند پس پاداش است اما اگر بدون هیچ پاداش پول می گیرد باج است. یک وقت است اسلام می گوید از اهل کتاب جزیه بگیرید ولی در مقابلش هم هیچ تعهدی ندهید فقط پول از آنها بگیرید پول بگیرید برای اینکه با آنها نمی جنگید این همان باج است. باج گرفتن یعنی حق زور گرفتن، یعنی اینکه یک زورمند به کم زورتر از خود می گوید فلان مبلغ را بده تا مزاحم تو نشوم، از سر راحت برخیزم، امنیتت را سلب نکنم. یک وقت می گوید تعهدی در مقابل شما می کنم و در مقابل این تعهد جزیه می گیرم، مفهوم جزیه در اینصورت پاداش است، می خواهد لغت عربی باشد یا فارسی باشد. ما به خود ماده قانون باید توجه کنیم.

ما وقتی که وارد ماهیت قانون می شویم می بینیم که جزیه برای آن عده از اهل کتاب است که در ظل دولت اسلامی زندگی می کنند، رعیت دولت اسلامی هستند، دولت اسلامی وظائفی بر عهده ملت خودش دارد و یک تعهداتی در برابر

آنها، وظائف این است که اولاً باید مالیاتهای بدهند که بودجه دولت اسلامی اداره بشود، آن مالیاتها اعم است از آنچه که به عنوان زکوه گرفته می شود و از آن چیزهایی که به عناوین دیگری گرفته می شود، به عنوان مثال خراج یا مقاسمه یا مالیاتی که دولت اسلامی بر طبق مصالح اسلامی وضع می کند باید مردم بدهند و اگر ندهند قهراً دولت اسلامی مختل می ماند هیچ دولتی نیست که بودجه نداشته باشد و قسمتی یا تمام بودجه خود را به شکلی از مردم نگیرد. دولت بودجه می خواهد بودجه هم باید از همین مالیاتهای مستقیم یا غیر مستقیم وصول شود. و ثانیاً مردم باید تعهداتی از نظر سربازی و فداکاری در برابر دولت

داشته باشند. ممکن است خطری پیش بیاید افراد همین مردم باید به دفاع پردازند. اهل کتاب اگر در ظل دولت اسلامی بسر ببرند نه موظفند که آن مالیاتهای اسلامی را پردازند و نه موظفند که در جهادها شرکت کنند با اینکه منفعت جهاد عاید حال آنها می شود، بنابراین این وقتی که دولت اسلامی امنیت مردمی را تأمین می کند و آنها را تحت حمایت خودش قرار می دهد چه مردم خودش باشد چه غیر خودش یک چیزی هم از مردم می خواهد، مالی

یا غیر مالی، از اهل کتاب به جای زکوه و غیر زکوه از خراج و مقاسمات، جزیه می خواهد و حتی به جای سربازی هم جزیه می خواهد و لهذا در صدر اسلام این چنین بوده است هر وقت اهل کتاب داوطلب می شدند که بیایند در صفهای مسلمین به نفع مسلمین بجنگند مسلمین جزیه را برمی داشتند و می گفتند ما این جزیه را از شما می گیریم به دلیل اینکه شما سرباز نمی دهید حالا که شما سرباز می دهید ما حق نداریم از شما جزیه بگیریم. در تفسیر المنار شواهد تاریخی بسیاری از کتب مختلف تاریخ آمده است که مسلمین صدر اسلام جزیه را بجای سربازی می گرفتند، به اهل کتاب می گفتند شما که حالا در ظل دولت ما زندگی می کنید و ما از شما حمایت می کنیم ولی شما به ما سرباز نمی دهید (مسلمین هم از آنها سرباز قبول نمی کردند) به جای سرباز جزیه بدهید. و اگر مسلمین احیانا در مواردی اعتمادی پیدا می کردند و از آنها سرباز می پذیرفتند دیگر جزیه نمی گرفتند.

بنابر این مفهوم جزیه از نظر لغوی می خواهد عربی و از ماده جزاء باشد و می خواهد معرب گزیه باشد اینقدرش مسلم است که از نظر مفهوم قانونی یک پاداشی است به دولت اسلامی از طرف

رعیت غیر مسلمان اهل کتاب خودش در مقابل خدمتی که برای آنها انجام می دهد و در مقابل اینکه از آنها سرباز نمی گیرد و از آنها مالیات نمی گیرد.

از همین جا معلوم شد که آن ایراد اولی که گفتند چطور می شود که اسلام به خاطر جزیه دست از جهاد بر می دارد؟ جوابش این است که جهاد را اسلام برای چی می خواهد؟ جهاد را برای تحمیل عقیده نمی خواهد، جهاد را برای مانع از میان برداشتن می خواهد، وقتی طرف می گوید با تو جنگ ندارم پس بنابر این دیگر مانعی برای تحمیل عقیده ایجاد نمی کند، وقتی که مانعی برای تحمیل عقیده ایجاد نمی کند او هم باید که به حکم: « و ان جنحوا للسلم فاجنح لها »(۱). اگر خضوع کردند و اگر بال سلم و صلح را جلو آوردند تو دیگر سرسختی نکن، نگویند نخیر من صلح نمی کنم و می جنگم، حالا که آنها آماده اند که هم زیستی مسالمت آمیز داشته باشند تو هم باید اعلام این را بکنی، منتها حالا که آنها می خواهند با شما و در ظل شما زندگی بکنند و حال اینکه آنها مالیات اسلامی قهرا نمی دهند و سرباز هم قهرا نمی فرستند و شما هم اعتماد ندارید به سربازهای آنها، در پاورقی:

(۶۱)

-

(انفال)

.۱

